۞ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾ قَالَ
إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي
عُذْرًا ﴿٧٦﴾ فَانطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَآ أَهْلَهَا فَأَبَوْا
أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ
قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾ قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ
سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾ أَمَّا السَّفِينَةُ
فَكَانَتْ لِمَسَٰكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ
وَرَآءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾ وَأَمَّا الْغُلَٰمُ
فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَآ أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَٰنًا وَكُفْرًا
﴿٨٠﴾ فَأَرَدْنَآ أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَوٰةً وَأَقْرَبَ
رُحْمًا ﴿٨١﴾ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ
وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ
أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ
وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾
وَيَسْـَٔلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾

(باز آن مرد عالم) گفت: «آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی؟!» ۷۵ (موسی) گفت: «بعد از این اگر دربارهٔ چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود.» ۷۶ باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه‌ای رسیدند؛ از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردنشان خودداری نمودند؛ (با این حال) در آن جا دیواری یافتند که می‌خواست فروریزد؛ و (آن مرد عالم) آن را برپا داشت. (موسی) گفت: «(لااقل) می‌خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری.» ۷۷ او گفت: «اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده؛ امّا بزودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می‌دهم. ۷۸ امّا آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند؛ و من خواستم آن را معیوب کنم؛ (چرا که) پشت‌سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را بزور می‌گرفت. ۷۹ و امّا آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد. ۸۰ از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاکتر و با محبّت‌تر به آن دو بدهد. ۸۱ و امّا آن دیوار، از آنِ دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیرِ آن، گنجی متعلّق‌به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می‌خواست آنها به حدّ بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی.» ۸۲ و از تو دربارهٔ «ذو القرنین» می‌پرسند؛ بگو: «بزودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.» ۸۳

۷۶. انصاف موسی در برابر خضر : این آیه، حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی(ع) می‌کند؛ زیرا پس از سه بار آزمایش که در می‌یابد مأموریت او و خضر از هم جدا است، تسلیم حق می‌شود. آری، با این که فراق استاد برای او سخت ناگوار بود، در برابر این واقعیت لجاجت به خرج نمی‌دهد و منصفانه حق را به آن مرد عالم می‌دهد؛ در حالی که از همین دوستی کوتاه، گنج‌های عظیمی از حقیقت اندوخته بود. انسان نباید تا آخر عمر مشغول آزمایش خویش باشد و هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود، باید به نتیجهٔ آن گردن نهد.[۱]

۸۲ . تأثیر درستکاری انسان بر سرنوشت فرزند : از این آیه استفاده می‌شود که درستکاری انسان گاهی در وارثان انسان اثر نیک می‌گذارد و سبب سعادت و خیر برای آنها می‌گردد؛ چنان‌که از آیهٔ ۹ سورهٔ نساء نیز استفاده می‌شود که صلاح پدر و مادر در سرنوشت فرزند مؤثر است؛ آنجا که می‌فرماید: **«کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند، از آیندهٔ آنان می‌ترسند، باید (از ستم در بارهٔ یتیمان مردم) بترسند.»** از امام صادق(ع) چنین روایت شده است: **«خداوند به خاطر شایستگی مرد مؤمن، فرزند او و نوه‌اش را هم اصلاح می‌کند و خاندان و اطرافیانش را حفظ می‌فرماید. پس آنها پیوسته به خاطر آن مؤمن در نزد خداوند در حفظ و نگهبانی خدا هستند.»** سپس امام داستان دو نوجوان یتیم را یادآوری کرد و به این قسمت از آیه استناد نمود که می‌فرماید: «و کان ابوهما صالحا». پس فرمود: **«آیا نمی‌بینی چگونه خدا صلاح پدر و مادر آن دو را با لطف و رحمت نسبت به آن دو نوجوان شکرگزاری کرد.»**[۲]

۸۲ . آیا روش خضر سرمشق است : مهمترین مسئله‌ای که دانشمندان را در داستان موسی و خضر(ع) به خود مشغول کرده، ماجراهای سه‌گانهٔ آن دو است. موسی چون به باطن امور آگاه نبود، زبان به اعتراض می‌گشود؛ ولی بعداً که توضیحات استاد را می‌شنید، قانع می‌شد. سؤال این است که آیا واقعاً می‌توان اموال کسی را بدون اجازهٔ او معیوب کرد؛ به خاطر آن‌که غاصبی آن را از بین نبرد؟ و آیا می‌توان نوجوانی را به خاطر کاری که در آینده انجام می‌دهد، مجازات کرد؟! و آیا لزومی دارد که ما برای حفظ مال شخص دیگری به رایگان زحمت بکشیم؟! در پاسخ این سؤال‌ها باید گفت که ما در این جهان دارای دو نظام هستیم: نظام تکوین و نظام تشریع. گرچه این دو نظام در اصول کلی هماهنگ‌اند، گاه می‌شود که در جزئیات از هم جدا می‌شوند. مثلاً خداوند برای آزمایش بندگان، آنها را به امور ترس‌آور و کاهش در اموال و محصولات و از بین رفتن عزیزان مبتلا می‌کند تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر این حوادث صابر و شکیبا هستند؛ اما آیا هیچ پیامبری می‌تواند اقدام به چنین کاری کند؟ یا این که خداوند به خاطر ناشکری شخصی، نعمتی مثل سلامت را از او می‌گیرد؛ ولی از نظر قوانین شرع نمی‌توان به خاطر ناشکری شخصی، سلامتش را از او گرفت. از نظر نظام تکوین الهی هیچ مانعی وجود ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه‌ای کند و در آن حادثه جان او را بگیرد؛ چرا که وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد؛ همان گونه که گاهی ماندن این اشخاص دارای مصالحی همچون امتحان است. همین گونه است که خداوند گروهی (مانند موسی) را مأمور پیاده کردن نظام تشریع می‌کند و گروهی از فرشتگان یا انسان‌ها را مأمور پیاده کردن نظام تکوین. البته بدون شک هیچ یک از دو گروه نمی‌تواند خودسرانه اقدامی کند و باید از مالک و حاکم حقیقی اجازه داشته باشد. به همین دلیل، خضر با صراحت اعلام کرد که من آن کارها را خودسرانه انجام نداده‌ام.[۳]

---

[۱] ـ المیزان، ج۱۲، ص ۴۹۴ و ۵۱۹

[۲] ـ المیزان، ج۱۳، ص ۳۴۵

[۳] ـ نمونه، ج۱۲، ص ۵۰۵

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾ فَأَتْبَعَ
سَبَبًا ﴿٨٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ
وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ
فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ
فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨٧﴾ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً
الْحُسْنَىٰ ۖ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٨٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا
بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا
سِتْرًا ﴿٩٠﴾ كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ
يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٣﴾ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ
مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا
وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ
الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ
قِطْرًا ﴿٩٦﴾ فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾

ما به او در روی زمین، قدرت و حکومت دادیم؛ و اسباب هر چیز را در اختیارش گذاشتیم. ۸۴ او از این اسباب، پیروی (و استفاده) کرد، ۸۵ تا به غروبگاه آفتاب رسید؛ (در آن جا) احساس کرد (و در نظرش مجسّم شد) که خورشید در چشمهٔ تیره و گل‌آلودی فرو می‌رود؛ و در آن جا قومی را یافت؛ گفتیم: «ای ذو القرنین! یا (آنان را) مجازات می کنی، و یا روش نیکویی در مورد آنها انتخاب می‌نمایی.» ۸۶ گفت: «امّا کسی□را که ستم کرده است، مجازات خواهیم کرد؛ سپس به سوی پروردگارش بازمی گردد، و خدا او را مجازات شدیدی خواهد کرد! ۸۷ و امّا کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، پاداشی نیکوتر خواهد داشت؛ و ما دستور آسانی به او خواهیم داد.» ۸۸ سپس (بار دیگر) از اسبابی (که در اختیار داشت) بهره گرفت، ۸۹ تا به خاستگاه خورشید رسید؛ (در آن جا) دید خورشید بر جمعیّتی طلوع می کند که در برابر (تابش) آفتاب، پوششی برای آنها قرار نداده بودیم (و هیچ گونه سایبانی نداشتند). ۹۰ (آری) اینچنین بود (کارِ ذوالقرنین)! و ما بخوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم. ۹۱ (باز) از اسباب مهمّی (که در اختیار داشت) استفاده کرد؛ ۹۲ (و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید؛ و در کنار آن دو (کوه) قومی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند (و زبانشان مخصوص خودشان بود). ۹۳ (آن گروه به او) گفتند: «ای ذوالقرنین! یأجوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند؛ آیا ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم، که میان ما و آنها سدّی ایجاد کنی؟!» ۹۴ (ذوالقرنین) گفت: «آنچه پروردگارم در اختیار من گذارده، بهتر است (از آنچه شما پیشنهاد می کنید)؛ مرا با نیرویی یاری دهید، تا میان شما و آنها سدّ محکمی قرار دهم. ۹۵ قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید (و آنها را رویِ هم بچینید).» تا وقتی که کاملاً میان دو کوه را پوشانید، گفت: «(در اطراف آن آتش بیفروزید، و) در آن بدمید.» (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، و گفت: «(اکنون) مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم.» ۹۶ (سرانجام چنان سدّ نیرومندی ساخت) که آنها [= طایفهٔ یأجوج‌ومأجوج] قادرنبودند ازآن‌بالا روند؛ ونمی‌توانستندنقبی‌درآن ایجاد کنند. ۹۷

۸۴ . ذوالقرنین : در این که ذوالقرنین چه کسی بوده در میان مفسران گفت و گوی بسیار است. در میان این نظریات، نظری که با آیات قرآن و شواهد تاریخی مطابقت بیشتری دارد، این است که ذوالقرنین همان «کورش کبیر» ـ پادشاه هخامنشی ـ است. طبق تاریخ، کورش سفرهایی به شرق، غرب و شمال انجام داد که با سفرهای سه‌گانهٔ ذوالقرنین که در قرآن ذکر شده، انطباق‌پذیر است. نخستین لشکرکشی کورش، به کشور لیدیا که در شمال آسیای صغیر قرار داشت، صورت گرفت. این کشور در غرب مرکز حکومت کورش واقع شده بود. اگر نقشهٔ ساحل غربی آسیای صغیر را ملاحظه کنیم، خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل، در خلیج‌های کوچک غرق می‌شود؛ مخصوصاً در نزدیکی خلیج ازمیر که صورت چشمه‌ای به خود می‌گیرد. در آیهٔ ۸۶ می‌فرماید ذوالقرنین در سفر غربی‌اش احساس کرد که خورشید در چشمهٔ تیره و گل‌آلودی فرو می‌رود. این صحنه همان صحنه‌ای است که کورش به هنگام فرو رفتن قرص آفتاب در خلیج‌های ساحلی مشاهده کرد. لشکرکشی دوم کورش، به جانب شرق بود. هرودوت ـ مورخ یونانی ـ می‌گوید: این هجوم شرقی کورش، بعد از فتح لیدیا صورت گرفت. طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی، کورش را به این حمله واداشت. تعبیر قرآن (آیهٔ ۹۰)، اشاره به سفر کورش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می‌کند که در برابر تابش آن سایبانی نداشتند و بیابان‌گرد و صحرانورد بودند. لشکرکشی سوم کورش به سوی شمال و به طرف کوه‌های قفقاز بود تا به تنگهٔ میان دو کوه رسید و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی، به درخواست مردمی که آنجا بودند، در برابر تنگه سد محکمی بنا کرد. این تنگه در عصر حاضر، تنگهٔ داریال نامیده می‌شود که هم اکنون، میان ولادی کیوکز و تفلیس قرار دارد و دیوار آهنی نیز در آن موجود است. این دیوار همان سدی است که کورش بنا کرده و اوصافی که قرآن (آیات ۹۴ تا ۹۷) در بارهٔ سد ذوالقرنین بیان کرده، کاملاً بر آن تطبیق می‌کند.[۱]

۸۴ . چه اسبابی در اختیار ذوالقرنین بود؟ : سبب در اصل به معنای طنابی است که با آن از درختان نخل بالا می‌روند و سپس به هرگونه وسیله اطلاق شده است. این کلمه در آیه مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین گذاشته بود: عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوّت، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی. او هم از این اسباب به بهترین شکل استفاده می‌کرد.[۲]

۹۴ . نحوهٔ سخن گفتن ذوالقرنین با قومی که سخنی را درک نمی‌کردند : در آیهٔ ۹۳ می‌فرماید ذوالقرنین به قومی رسید که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند و زبانشان مخصوص خودشان بود؛ اما آیهٔ ۹۴ می‌فرماید آن قوم با ذوالقرنین صحبت کردند و از او در برابر یأجوج و مأجوج کمک خواستند. این گفتار آنها ـ با این‌که زبان ذوالقرنین را نمی‌فهمیدند ـ ممکن است از طریق علامت و اشاره بوده باشد؛ یا با لغات بسیار ناقصی که نمی‌توان آن را گفتار به حساب آورد. این احتمال را نیز داده‌اند که تفاهم میان آنها به‌وسیلهٔ بعضی از مترجمین یا به الهام الهی ـ همچون سخن گفتن بعضی از پرندگان با سلیمان ـ صورت گرفته باشد.[۳]

۹۴ . یأجوج و مأجوج : با توجه به قراین و شواهد ـ به احتمال زیاد ـ یأجوج و مأجوج، گروهی از طایفهٔ مغول بودند که برای مردم قفقاز مزاحمت شدیدی ایجاد کرده بودند. مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه، تقاضای جلوگیری از آنها را از وی کردند و او نیز اقدام به احداث سد معروف ذوالقرنین کرد.[۴]

۱ـ نمونه، ج۱۲، ص ۵۴۹ ـ ۵۴۲

۲ـ پیشین، ص ۵۲۶

۳ـ پیشین، ص ۵۳۳

۴ـ پیشین، ص ۵۵۲

ربع الحزب ٣١

قالَ هٰذا رَحمَةٌ مِن رَبّى فَإِذا جاءَ وَعدُ رَبّى جَعَلَهُ دَكّاءَ وَكانَ
وَعدُ رَبّى حَقًّا ﴿٩٨﴾ ۞ وَتَرَكنا بَعضَهُم يَومَئِذٍ يَموجُ فى بَعضٍ وَنُفِخَ
فِى الصّورِ فَجَمَعنٰهُم جَمعًا ﴿٩٩﴾ وَعَرَضنا جَهَنَّمَ يَومَئِذٍ لِلكٰفِرينَ عَرضًا
﴿١٠٠﴾ الَّذينَ كانَت أَعيُنُهُم فى غِطاءٍ عَن ذِكرى وَكانوا لا يَستَطيعونَ
سَمعًا ﴿١٠١﴾ أَفَحَسِبَ الَّذينَ كَفَروا أَن يَتَّخِذوا عِبادى مِن دونى أَولِياءَ
إِنّا أَعتَدنا جَهَنَّمَ لِلكٰفِرينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾ قُل هَل نُنَبِّئُكُم بِالأَخسَرينَ أَعمٰلًا
﴿١٠٣﴾ الَّذينَ ضَلَّ سَعيُهُم فِى الحَيوٰةِ الدُّنيا وَهُم يَحسَبونَ أَنَّهُم يُحسِنونَ
صُنعًا ﴿١٠٤﴾ أُولٰئِكَ الَّذينَ كَفَروا بِـٔايٰتِ رَبِّهِم وَلِقائِهِ فَحَبِطَت
أَعمٰلُهُم فَلا نُقيمُ لَهُم يَومَ القِيٰمَةِ وَزنًا ﴿١٠٥﴾ ذٰلِكَ جَزاؤُهُم جَهَنَّمُ بِما
كَفَروا وَاتَّخَذوا ءايٰتى وَرُسُلى هُزُوًا ﴿١٠٦﴾ إِنَّ الَّذينَ ءامَنوا وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ كانَت لَهُم جَنّٰتُ الفِردَوسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خٰلِدينَ فيها لا يَبغونَ
عَنها حِوَلًا ﴿١٠٨﴾ قُل لَو كانَ البَحرُ مِدادًا لِكَلِمٰتِ رَبّى لَنَفِدَ البَحرُ
قَبلَ أَن تَنفَدَ كَلِمٰتُ رَبّى وَلَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾ قُل إِنَّما أَنا
بَشَرٌ مِثلُكُم يوحىٰ إِلَىَّ أَنَّما إِلٰهُكُم إِلٰهٌ وٰحِدٌ فَمَن كانَ يَرجوا
لِقاءَ رَبِّهِ فَليَعمَل عَمَلًا صٰلِحًا وَلا يُشرِك بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

(آنگاه) گفت: «این از رحمت پروردگار من است؛ امّا هنگامی که وعدهٔ پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می‌کوبد؛ و وعدهٔ پروردگارم حق است.» ۹۸ و در آن روز (که جهان پایان می‌گیرد)، ما آنان را چنان رها می‌کنیم که درهم موج می‌زنند؛ و در صور [= شیپور] دمیده می‌شود؛ و ما همه را جمع می‌کنیم. ۹۹ در آن روز، جهنم را بـر کافران عرضه می‌داریم. ۱۰۰ همانها که پـرده‌ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بـود، و قدرت شنوایی نداشتند. ۱۰۱ آیا کافران پنداشتند می‌توانند بندگانم را بـه جای من اولیای خود انتخاب کنند؟! ما جهنّم را بـرای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم. ۱۰۲ بـگو: «آیا بـه شما خبـر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ ۱۰۳ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ با این حال، می‌پندارند کارِ نیک انجام می‌دهند.» ۱۰۴ آنها کسانی هستند که بـه آیات پروردگارشان و لقایِ او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد؛ از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد. ۱۰۵ (آری،) این گونه است! کیفرشان دوزخ است، بـخاطر آنکه کافر شـدند، و آیاتِ من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند. ۱۰۶ امّا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محلّ پذیرایی آنان خواهد بود. ۱۰۷ آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی‌کنند. ۱۰۸ بگو: «اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکّب شود، دریاها پایان می‌گیرد. پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد؛ هر چند همانند آن (دریاها) را کمک آن قرار دهیم.» ۱۰۹ بـگو: «من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبودِ یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند. ۱۱۰

۱۰۲. بهشت و دوزخ؛ مقدمهٔ پاداش و کیفری وصف‌ناپذیر : «نُزُل»، چیزی است که میهمان در ابتدای ورودش با آن پذیرایی می‌شود. این آیه می‌فرماید که جهنم، نُزُل کافران است. در آیهٔ ۱۰۷ می‌خوانیم که بهشت، نُزُل مؤمنان نیکوکار است. برخی از مفسران از این تعبیر استفاده کرده‌اند که بهشت و جهنم، اولین پاداش و کیفر مؤمنان و کافران است و در پس آنها ثواب و عقابی وجود دارد که وصف‌شدنی نیست. برخی از آیات قرآن نیز این نظر را تأیید می‌کند؛ مانند: «**هر چه بخواهند، در آنجا (بهشت) برای آنها هست، و نزد ما نعمت‌های بیشتری وجود دارد (که به فکر هیچ کسی نمی‌رسد).**» (ق ـ ۳۵)؛ یا این آیه که می‌فرماید: «**هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که برای روشنی چشم‌هاست، برای آنها نهفته شده.**» (سجده ـ ۱۷)؛ یا این آیهٔ شریف: «**و برای آنها (ستمکاران) (در قیامت) اموری ظاهر می‌شود که هرگز گمان نمی‌کردند.**» (زمر ـ ۴۷).[1]

۱۰۳ و ۱۰۴. زیانکارترین مردم : بسیار می‌بینیم که انسان گاه کار خلافی انجام می‌دهد که فکر می‌کند کار خوب و مهمی بوده است. چنین جهل مرکّبی ممکن است یک لحظه یا یک سال یا حتی یک عمر ادامه یابد، و راستی که بدبختی‌ای از این بزرگ‌تر تصور نمی‌شود. اگر می‌بینیم قرآن چنین کسانی را زیانکارترین مردم نام نهاده، دلیلش روشن است: کسانی که مرتکب گناهی می‌شوند، اما می‌دانند خلافکارند، غالباً حد و مرزی برای خلافکاری خود قرار می‌دهند و بسیار می‌شود که به خود می‌آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می‌روند؛ اما آنها که گنهکارند و در عین حال، گناهشان را عبادت، اعمال بدشان را نیکوکاری و کژی‌ها را درستی می‌پندارند، نه تنها درصدد جبران نیستند، بلکه با شدت هرچه تمام‌تر به کار خود ادامه می‌دهند. قرآن این تعبیر جالب توجه را برای آنها به کار برده است: «اخسرین اعمالاً». در روایات، مصادیق روشنی برای این تعبیر ذکر شده که سزاوار تأمل است. در برخی از روایات، مردان و زنان تارک دنیا، از مصادیق این آیه شمرده شده‌اند؛ چرا که آنها عمری را در گوشهٔ دیرها سپری می‌کنند و خود را از لذات حلال زندگی محروم می‌نمایند و این محرومیت‌ها را سبب قرب خود به خدا می‌دانند. در بعضی دیگر از روایات، «خوارج نهروان»، یکی از مصادیق این آیه ذکر شده‌اند؛ آن جمعیت قشری و بی‌مغز و نادان که بزرگ‌ترین گناهان همچون کشتن علی(ع) را موجب تقرب به خدا می‌دانستند و بهشت را در انحصار خود فرض می‌کردند. آری، تعصب‌های شدید، غرور و تکبر، خودمحوری و خودخواهی و دنیاپرستی، از مهم‌ترین عوامل پیدایش این‌گونه پندارهای غلط است.[2]

۱۱۰. لقاءالله : بدون شک منظور از لقای خدا، ملاقات حسی نیست؛ زیرا لازمهٔ ملاقات حسی، جسم داشتن است و جسم داشتن لازمه‌اش محدود بودن، نیازمند بودن و فناپذیر بودن است و هر عاقلی می‌داند که خداوند دارای چنین صفاتی نیست. پس منظور از لقای خدا، شهود باطنی است؛ یعنی انسان در قیامت چون آثار خدا را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهده می‌کند، انگار او را با چشم دل آشکارا دیده است. به همین دلیل ـ طبق آیات قرآن ـ حتی لجوج‌ترین منکران خدا در قیامت زبان به اعتراف می‌گشایند؛ چرا که دیگر راهی برای انکار نمی‌بینند.[3]

۱۱۰. اخلاص؛ حقیقت عمل صالح : این آیه، حقیقت عمل صالح را در یک جملهٔ کوتاه بیان می‌کند. به تعبیر روشن‌تر، تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت.[4] از پیامبر اسلام(ص) چنین روایت شده است: «**هرکس که برای ریا و خودنمایی نماز بخواند و روزه بگیرد و صدقه بدهد، (در عبادت پروردگارش) شریک قرار داده است.**» سپس حضرت آیهٔ مورد بحث را تلاوت فرمود. در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**اگر بنده‌ای کاری را به خاطر جلب رحمت خدا و سرای آخرت انجام دهد، ولی به دست آوردن خشنودی یکی از مردم نیز در انگیزهٔ او دخالت داشته باشد، در حقیقت مشرک است.**»[5]

۱ـ المیزان، ج۱۳، ص۳۶۴

۲ـ نمونه، ج۱۲، ص ۵۶۳

۳ـ پیشین، ص ۵۶۶

۴ـ پیشین، ص ۵۷۷

۵ـ المیزان، ج ۱۳، ص ۴۰۲

سُورَةُ مَرْيَم

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

كٓهيعٓصٓ ﴿١﴾ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُۥ زَكَرِيَّآ
﴿٢﴾ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا ﴿٣﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّى وَهَنَ ٱلْعَظْمُ
مِنِّى وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُن بِدُعَآئِكَ
رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾ وَإِنِّى خِفْتُ ٱلْمَوَالِىَ مِن وَرَآءِى
وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِى عَاقِرًا فَهَبْ لِى مِن لَدُنكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾
يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا
﴿٦﴾ يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسْمُهُۥ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل
لَهُۥ مِن قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِى غُلَٰمٌ
وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِى عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ ٱلْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾
قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ
وَلَمْ تَكُ شَيْـًٔا ﴿٩﴾ قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّىٓ ءَايَةً قَالَ ءَايَتُكَ
أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿١٠﴾ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ
مِنَ ٱلْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿١١﴾

سوره مریم

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

کهیعص. ۱ (این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا، ۲ در آن هنگام که پروردگارش‌را در خلوتگاه (عبادت) پنهان خواند. ۳ گفت: «پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعلهٔ پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای‌تو، از اجابت محروم نبوده‌ام. ۴ و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش، ۵ که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایتت قرار ده.» ۶ ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این، همنامی برای‌او قرار نداده‌ایم. ۷ گفت: «پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟! در حالی که همسرم نازا و عقیم است، و من نیز از شدّت پیری افتاده شده‌ام!» ۸ فرمود: «این گونه است؛ پروردگارت گفته این بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی.» ۹ عرض کرد: «پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده.» فرمود: «نشانهٔ تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلّم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است.» ۱۰ او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: «(به شکرانهٔ این موهبت،) صبح و شام خدا را تسبیح گویید.» ۱۱

نکات و توضیحات

محتوای کلی سورهٔ مریم : این سوره از نظر محتوا دارای چندین بخش مهم است: ۱ـ مهم‌ترین بخش این سوره را اشاره به سرگذشت برخی از پیامبران بزرگ الهی یعنی حضرات نوح، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، موسی، اسماعیل، ادریس، زکریا، یحیی، مسیح و بانوی پاک مریم صدیقه تشکیل می‌دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است. ۲ـ قسمت دیگر از این سوره حاوی موضوعات مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزگاران و مانند آن است. ۳ـ بخش دیگر، مواعظ و نصایحی است که مکمل بخش‌های گذشته است. ۴ـ آخرین بخش، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و موضوع شفاعت است که مجموعاً برنامهٔ تربیتی مؤثری را برای سوق دادن نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوی تشکیل می‌دهد.[۱]

۱. کهیعص : در ذیل آیهٔ یکم سورهٔ بقره در بارهٔ حروف مقطعه توضیح داده شد. آنچه لازم است در اینجا اضافه کنیم، این است که در خصوص حروف مقطعهٔ این سوره، دو دسته روایت در منابع اسلامی دیده می‌شود: نخست، روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماءالحسنی) می‌دانند: «کاف»، اشاره به کافی؛ «هاء»، اشاره به هادی؛ «یاء»، اشاره به ولی؛ «عین»، اشاره به عالِم و «ص»، اشاره به صادق‌الوعد که همگی از اسماءالحسنی است. دوم، روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین(ع) در کربلا ربط داده است: «کاف»، اشاره به کربلا؛ «هاء»، اشاره به هلاک خاندان پیامبر؛ «یاء»، اشاره به یزید؛ «عین»، اشاره به عطش؛ «صاد»، اشاره به صبر امام حسین(ع) و یاران جانبازش. باید توجه داشت آیات قرآن، تاب معانی گوناگونی را دارد و گاه مفاهیمی را از گذشته و آینده بیان می‌کند که در عین تنوع، منافاتی با هم ندارند؛ در حالی که اگر معنا را به یک تفسیر منحصر کنیم، ممکن است از نظر وضع نزول آیه و زمان آن گرفتار اشکالاتی بشویم.[۲]

۶. فرزندی که از آل یعقوب ارث می‌برد : همسر زکریا(ع) از دودمان حضرت سلیمان(ع) بود و حضرت سلیمان از نسل حضرت یعقوب(ع). به همین جهت حضرت زکریا(ع) به خداوند عرض کرد که جانشینی به او ببخشد تا وارث او و دودمان یعقوب باشد.[۳]

۷. یحیی بدون همنام : از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال خود نام یحیی را بر او نهاده و پیش از یحیی کسی نام او را نداشته است. البته بعید نیست که منظور از نبودن همنام برای یحیی، نبودن همانندی برای او باشد. شاهد این ادعا این است که خداوند در قرآن صفاتی را برای یحیی ذکر می‌کند که برای هیچ یک از پیامبران پیش از او ذکر نکرده است؛ صفاتی مانند رسیدن به نبوت در کودکی، ترک ازدواج و مشمول درود الهی شدن در هنگام تولد و مرگ و برانگیخته شدن. البته حضرت عیسی(ع) نیز در این صفات با او شریک بود؛ اما باید توجه کرد که ولادت مسیح، پس از ولادت یحیی بوده است.[۴] شایان تذکر است که ترک ازدواج از سوی آن پیامبر الهی، علت خاصی داشته و این صفت برای دیگر انسان‌ها کمال محسوب نمی‌شود (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: تفسیر نمونه، ذیل این آیه و آیهٔ ۳۹ سورهٔ آل عمران). ذکر این نکته نیز لازم است که بیان ویژگی خاصی برای یک پیامبر، دلیل برتری مقام او بر دیگر پیامبران نیست؛ بلکه تنها نشان‌دهندهٔ امتیاز ویژهٔ اوست.[۵]

۷. شباهت‌های امام حسین(ع) و حضرت یحیی(ع) : از روایات اسلامی استفاده می‌شود که امام حسین و حضرت یحیی(ع) جهات مشترکی با هم داشتند: هر دوی آنها پیش از خود همنامی نداشتند؛ سر مبارک هر دو به خاطر دفاع از دین الهی از تن جدا شد؛ قاتلان آن دو بزرگوار، حرام‌زاده بودند و پس از کشته شدن آنها، آسمان تا چهل روز در هنگام طلوع و غروب خورشید، سرخ بوده است.[۶]

۱ـ نمونه، ج۱۳، ص ۳ ۲ـ پیشین، ص۶ ۳ـ پیشین، ص ۱۴
۴ـ المیزان، ج۱۴، ص ۱۵ ۵ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۷
۶ـ المیزان، ج۱۴، ص ۲۶ و اطیب‌البیان، ج۸ ، ص ۴۲۰

يٰيَحيىٰ خُذِ الكِتٰبَ بِقُوَّةٍ ۖ وَءاتَينٰهُ الحُكمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾
وَحَنانًا مِن لَدُنّا وَزَكوٰةً ۖ وَكانَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾ وَبَرًّا بِوٰلِدَيهِ
وَلَم يَكُن جَبّارًا عَصِيًّا ﴿١٤﴾ وَسَلٰمٌ عَلَيهِ يَومَ وُلِدَ
وَيَومَ يَموتُ وَيَومَ يُبعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾ وَاذكُر فِي الكِتٰبِ
مَريَمَ إِذِ انتَبَذَت مِن أَهلِها مَكانًا شَرقِيًّا ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَت
مِن دونِهِم حِجابًا فَأَرسَلنا إِلَيها روحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرًا
سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قالَت إِنّي أَعوذُ بِالرَّحمٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾
قالَ إِنَّما أَنا رَسولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلٰمًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾ قالَت
أَنّىٰ يَكونُ لي غُلٰمٌ وَلَم يَمسَسني بَشَرٌ وَلَم أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾
قالَ كَذٰلِكِ قالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ۖ وَلِنَجعَلَهُ ءايَةً لِلنّاسِ
وَرَحمَةً مِنّا ۚ وَكانَ أَمرًا مَقضِيًّا ﴿٢١﴾ ۞ فَحَمَلَتهُ فَانتَبَذَت
بِهِ مَكانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾ فَأَجاءَهَا المَخاضُ إِلىٰ جِذعِ النَّخلَةِ
قالَت يٰلَيتَني مِتُّ قَبلَ هٰذا وَكُنتُ نَسيًا مَنسِيًّا ﴿٢٣﴾
فَنادىٰها مِن تَحتِها أَلّا تَحزَني قَد جَعَلَ رَبُّكِ تَحتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾
وَهُزّي إِلَيكِ بِجِذعِ النَّخلَةِ تُساقِط عَلَيكِ رُطَبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾

نصف الحزب ۳۱

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوّت بگیر. و ما فرمان نبوّت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم. ۱۲ و رحمت و محبّتی از ناحیهٔ خود به او بخشیدیم، و پاکی (دل و جان)؛ و او پرهیزگار بود. ۱۳ او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبّار (و متکبّر) و عصیانگر نبود. ۱۴ سلام بر او، آن روز که تولّد یافت، و آن روز که می‌میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود! ۱۵ و در این کتاب (آسمانی)، مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد، و در ناحیهٔ شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت؛ ۱۶ و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم؛ و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد.۱۷او (سخت ترسید و) گفت: «من از شرّ تو، به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگاری! ۱۸ گفت: «من فرستادهٔ پروردگار توام؛ (آمده‌ام) تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم.» ۱۹ گفت: «چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زنِ آلوده‌ای هم نبوده‌ام!» ۲۰ گفت: «مطلب همین است. پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است. (ما او را می‌آفرینیم، تا قدرت خویش را آشکار سازیم؛) و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما؛ و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).» ۲۱ سرانجام (مریم) به او باردار شد؛ و او را به نقطهٔ دور دستی برد (و خلوت گزید). ۲۲ درد زایمان او را به کنار تنهٔ درخت خرمایی کشاند؛ (آن‌قدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و بکلّی فراموش می‌شدم!» ۲۳ ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمهٔ آبی (گوارا) قرار داده است. ۲۴ و این تنهٔ نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد. ۲۵

۱۲. گرفتن کتاب خدا با قوّت : به احتمال زیاد، منظور از «کتاب» در این آیه، تورات یا تورات همراه با سایر کتب پیامبران قبل از یحیی(ع) است؛ زیرا کتابی که در آن زمان مشتمل بر شریعت و احکام الهی بوده، تورات بوده است. مراد از گرفتن کتاب با قوّت نیز محقق کردن معارف و عمل به دستورها و احکام آن با توجه و جدیت است.[1]

۱۳. محبت ویژهٔ خدا به یحیی(ع) : مفسران در این‌که منظور از این محبت ویژه چیست، نظریات متعددی بیان کرده‌اند. بعضی گفته‌اند که منظور نبوت و ولایتی است که خدا به او بخشید؛ چنان‌که در آیهٔ ۲۸ سورهٔ هود از قول نوح(ع) می‌خوانیم: **«و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد»** [روشن است که منظور او اعطای نبوت از سوی خداوند به وی است]. همچنین گفته شده که منظور این بود که هیچ کس او را نمی‌دید مگر این‌که دوستدار او می‌گشت؛ چنان‌که در بارهٔ موسی(ع) نیز (طه ـ ۳۹) می‌خوانیم: **«و من محبتی از خودم بر تو افکندم»** [و در آنجا هم گفته‌اند که منظور ایجاد محبت موسی در دل‌های دیگران است]. همچنین گفته‌اند که منظور از آن محبت ویژه، مهر و محبت او نسبت به دیگران بود. او با مردم مهربان بود و خیرخواه آنان بود و آنها را به سوی خدا هدایت می‌کرد و ایشان را به توبه امر می‌نمود. اما از خود آیه استفاده می‌شود که بین خداوند و یحیی کشش و رابطهٔ خاصی وجود داشته که خدا او را به این صفت ستوده است. در روایتی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: **«محبت ویژهٔ خدا به یحیی این‌گونه بود که او هرگاه می‌گفت «یا رب»، خداوند در جوابش می‌فرمود: «لبیک یا یحیی».»**[2]

۱۵. وحشتناک‌ترین مراحل زندگی انسان : از امام رضا(ع) روایت شده است: **«وحشتناک‌ترین مراحل زندگی انسان، سه مرحله است: آن روز که متولد می‌شود و چشمش به دنیا می‌افتد؛ آن روز که می‌میرد و آخرت و اهل آن را می‌بیند؛ آن روز که برانگیخته می‌شود و احکام و قوانینی را می‌بیند که در این جهان حکمفرما نبود. خداوند، سلامت را در این سه مرحله شامل حال یحیی کرد و او را در برابر وحشت‌ها امنیت و آرامش داد و فرمود: «و سلام علیه...».»**[3]

۱۷. روح : تقریباً همهٔ مفسران معروف، «روح» را در اینجا به جبرئیل تفسیر کرده‌اند؛ اما در این‌که چرا از جبرئیل به روح تعبیر شده، گفته‌اند که او، هم موجودی روحانی است و هم وجودی است حیاتبخش؛ چرا که حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاکنندهٔ همهٔ انسان‌های لایق است. اضافهٔ روح به خدا (روح ما)، دلیل بر عظمت و شرافت این روح است.[4]

۲۳. چرا مریم از خدا تقاضای مرگ کرد؟ : تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست؛ ولی گاه در زندگی انسان حوادث سختی روی می‌دهد که طعم مرگ در ذائقهٔ او شیرین‌تر از زندگی می‌شود. مریم نیز در آن لحظات در فکرش این تصور بود که تمام آبرو و حیثیتش در برابر مردم بی‌خرد با تولد این فرزند به خطر خواهد افتاد. پس آرزو کرد که کاش می‌مرد و به کلی فراموش می‌شد. این خود دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتی از جانش بیشتر دوست می‌داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود. این افکار اما در ذهن و وجود مریم دیری نپایید و با دیدن دو معجزهٔ الهی، از وجودش زدوده شد.[5]

۲۵. خرما؛ بهترین غذای زن باردار: از پیامبر اسلام(ص) روایت شده است: **«باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می‌خورد، رطب باشد؛ خداوند بزرگ [پس از وضع حمل مریم] به او فرمود: «و این تنهٔ نخل را به طرف خود تکان ده تا رطب تازه‌ای بر تو فرو ریزد».»** از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که بهترین غذای زن باردار و داروی او، رطب است.[6]

---

[1] ـ المیزان، ج۱۴، ص ۱۸
[2] ـ پیشین، ص ۲۶
[3] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۷
[4] ـ پیشین، ص ۳۶
[5] ـ پیشین، ص ۴۴
[6] ـ پیشین، ص ۴۶

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا
فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا
﴿٢٦﴾ فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ ۖ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا
﴿٢٧﴾ يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ
بَغِيًّا ﴿٢٨﴾ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ ۖ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ
صَبِيًّا ﴿٢٩﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾
وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾
ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ۚ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾ مَا كَانَ
لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ ۖ سُبْحَانَهُ ۚ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۚ
هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ۖ فَوَيْلٌ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ
يَوْمَ يَأْتُونَنَا ۖ لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

(از این غذای لذیذ) بخور؛ و (از آن آب گوارا) بنوش؛ و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار! و هرگاه کسی از انسانها را دیدی ، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی‌گویم. (و بدان که این نوزاد، خودش از تو دفاع خواهد کرد.)» ۲۶ (مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی! ۲۷ ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بد کاره‌ای!» ۲۸ (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!» ۲۹ (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بندهٔ خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است. ۳۰ و مرا ـ هر جا که باشم ـ وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده‌ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است. ۳۱ و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبّار و شقی قرار نداده است. ۳۲ و سلام (خدا) بر من، در آن روز که متولّد شدم، و در آن روز که می‌میرم، و آن روز که زنده برانگیخته خواهم شد!» ۳۳ این است عیسی پسر مریم؛ گفتار حقّی که در آن تردید می‌کنند. ۳۴ هرگز برای خدا شایسته نبود که فرزندی اختیار کند؛ منزه است او! هرگاه چیزی را فرمان دهد، می‌گوید: «موجود باش!» همان دم موجود می‌شود. ۳۵ « و خداوند، پروردگارِ من و پروردگار شماست؛ او را پرستش کنید؛ این است راهِ راست.» ۳۶ ولی (بعد از او) گروههایی از میان پیروانش اختلاف کردند؛ وای به حال کافران از مشاهدهٔ روز بزرگ (رستاخیز)! ۳۷ در آن روز که نزد ما می‌آیند، چه گوشهای شنوا و چه چشمهای بینایی پیدا می‌کنند! ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند. ۳۸

۲۶. روزهٔ سکوت و سکوت در روزه : ظاهر این آیه نشان می‌دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در مدتی خاص خودداری کرد تا نوزادش عیسی لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود؛ اما از تعبیر آیه چنین بر می‌آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته‌شده‌ای بوده و به همین دلیل، برای این کار بر او ایراد نگرفتند؛ هرچند این نوع روزه در اسلام مشروع نیست. از امام زین‌العابدین(ع) چنین نقل شده که «**روزهٔ سکوت حرام است**». این به خاطر تفاوت شرایط آن زمان با زمان ظهور اسلام است. البته یکی از آداب روزهٔ کامل در اسلام این است که انسان به هنگام روزه گرفتن، زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند و چشم خود را نیز از هرگونه آلودگی برگیرد؛ چنان‌که در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**روزه تنها [خودداری] از خوردنی و نوشیدنی نیست. مریم گفت: «من برای خدای رحمان روزه‌ای نذر کرده‌ام»؛ و منظورش سکوت بود. بنابر این (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است، بر بندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید و نزاع نکنید.**»[۱]

۲۸. مریم؛ خواهر هارون! : این‌که آنها گفتند «ای خواهر هارون»، موجب تفسیرهای گوناگونی در میان مفسران شده است؛ اما آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، این است که هارون، مرد پاک و صالحی بود؛ آن‌چنان که در میان بنی‌اسرائیل ضرب‌المثل شده بود که هرکس را می‌خواستند به پاکی معرفی کنند، می‌گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. این معنی در حدیث کوتاهی از پیامبر(ص) نیز نقل شده است. در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که در میان بنی‌اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می‌دادند.[۲]

۳۰. عیسی(ع)؛ بندهٔ خدا : حضرت عیسی(ع) سخن خود را با اقرار به عبودیتش نسبت به خدا آغاز و با فرمان به پرستش او (آیهٔ ۳۶) تمام کرد تا از غلو غلوکنندگان در بارهٔ خود و نسبت خدایی دادن به خویش جلوگیری کند. با این‌حال، همان‌گونه که آیهٔ ۳۷ می‌فرماید، بعد از او، گروه‌هایی از میان پیروان او اختلاف کردند و او را خدا یا فرزند خدا خواندند.[۳]

۳۱. سفارش به نماز : روایت شده شخصی از امام صادق(ع) از بهترین وسیله‌ها برای نزدیک شدن به خدا و محبوب‌ترین آنها نزد خدا پرسش کرد. امام فرمود: «**من بعد از شناخت خدا چیزی بهتر از نماز سراغ ندارم. مگر نمی‌بینی که بندهٔ صالح حضرت عیسی بن مریم(ع) می‌گوید: «و اوصانی بالصلاة ...»؟**»[۴]

۳۲. مقام مادر : گرچه حضرت مسیح(ع) به فرمان نافذ پروردگار از مادر و بدون پدر تولد یافت، همین اندازه که در این آیه، نیکوکاری به مادر را از افتخارات خود برشمرده، دلیل روشنی بر اهمیت مقام مادر است. در این زمینه، روایات فراوانی وارد شده تا مسلمانان نه تنها در سخن بلکه در مقام عمل نیز در این باره بکوشند. در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: مردی نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: ای پیامبر، به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: «**به مادرت.**» عرض کرد: سپس به چه کسی؟ فرمود: «**به مادرت.**» عرض کرد: سپس به چه کسی؟ فرمود: «**به مادرت.**» در چهارمین بار که این سؤال را تکرار کرد، حضرت فرمود: «**به پدرت.**» در حدیث دیگری می‌خوانیم: جوانی نزد پیامبر(ص) برای شرکت در جهاد (آنگاه که جهاد، واجب عینی نبود) آمد. پیامبر(ص) فرمود: «**آیا مادر داری؟**» عرض کرد: آری. حضرت فرمود: «**در خدمت مادرت باش که بهشت زیر پای مادران است.**»[۵]

۱ـ نمونه، ج۱۳، ص ۴۵

۲ـ پیشین، ص ۵۱

۳ـ المیزان، ج۱۴، ص ۴۶ و نمونه، ج۱۳ ص ۶۹

۴ـ کافی، ج۳، ص ۲۶۴

۵ـ نمونه، ج۱۳، ص ۵۶

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْحَسْرَةِ إِذْ قُضِىَ ٱلْأَمْرُ وَهُمْ فِى غَفْلَةٍ وَهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ ٱلْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا
يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾ وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِبْرَٰهِيمَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ﴿٤١﴾
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِى عَنكَ
شَيْـًٔا ﴿٤٢﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّى قَدْ جَآءَنِى مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَٱتَّبِعْنِىٓ
أَهْدِكَ صِرَٰطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعْبُدِ ٱلشَّيْطَٰنَ ۖ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ
كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَٰٓأَبَتِ إِنِّىٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ
مِّنَ ٱلرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَٰنِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ
عَنْ ءَالِهَتِى يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ ۖ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ ۖ وَٱهْجُرْنِى مَلِيًّا ﴿٤٦﴾
قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيْكَ ۖ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّىٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِى حَفِيًّا
﴿٤٧﴾ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدْعُوا۟ رَبِّى عَسَىٰٓ
أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّى شَقِيًّا ﴿٤٨﴾ فَلَمَّا ٱعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ
مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾
وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾
وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ مُوسَىٰٓ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥١﴾

آنان را از روز حسرت [= روز رستاخیز که برای همه مایهٔ تأسف است] بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد؛ و آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند. ۳۹ ما، زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند، به ارث می‌بریم؛ و همگی به سوی ما بازگردانده می‌شوند. ۴۰ در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود. ۴۱ هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، و نه می‌بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟! ۴۲ ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابراین از من پیروی کن، تا تو را به راهِ راست هدایت کنم. ۴۳ ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود. ۴۴ ای پدر! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی!» ۴۵ گفت: «ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من رویگردانی؟! اگر (از این کار) دست برنداری، تو را سنگسار می‌کنم؛ و برای مدّتی طولانی از من دور شو!» ۴۶ (ابراهیم) گفت: «سلام بر تو! من بزودی از پروردگارم برایت تقاضای عفو می‌کنم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است. ۴۷ و از شما، و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم؛ و پروردگارم را می‌خوانم؛ و امیدوارم در خواندنِ پروردگارم بی‌پاسخ نمانم.» ۴۸ هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم؛ و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم. ۴۹ و از رحمت خود به آنان عطا کردیم؛ و برای آنها نام نیک و مقام برجسته‌ای (در میان همهٔ امّتها) قرار دادیم. ۵۰ و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسول و پیامبری والامقام. ۵۱

۳۹. روزی که مرگ را می‌کُشند : از رسول خدا(ص) روایت شده است: «**چون اهل بهشت وارد بهشت و اهل دوزخ وارد دوزخ شوند، کسی صدا می‌زند: ای اهل بهشت! سپس بانگ دیگری می‌زند: ای اهل آتش! پس هر دو گروه به صاحب صدا توجه می‌کنند. آنگاه مرگ را به‌صورت گوسفندی سیاه و سفید می‌آورند. آن صدازننده می‌گوید: آیا مرگ را می‌شناسید؟ می‌گویند: این است، این است، و همه او را می‌شناسند. پس آن شخص، آن گوسفند را سر می‌بُرد و بهشتیان را صدا می‌زند که دیگر مرگی ندارید و جاودانه در بهشت خواهید بود و دوزخیان را نیز صدا می‌زند که دیگر مرگی ندارید و در آتش جاودانه خواهید ماند. خداوند در این باره می‌فرماید: «و انذرهم یوم الحسرة».**» در ادامهٔ روایت از حضرت امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل شده است: «**پس بهشتیان آن‌قدر خوشحال می‌شوند که اگر در آن روز مرگی برای کسی بود، بی‌شک از خوشحالی می‌مردند و دوزخیان آن‌قدر دچار حسرت می‌شوند که اگر در آن روز مرگی بود، بی‌شک می‌مردند.**»[1]

۴۲. پدر ابراهیم که بود؟ : کسی که ابراهیم(ع) در این آیات او را پدر صدا می‌زند و طبق آیهٔ ۷۴ سورهٔ انعام، «آزر» نام داشته، پدر حقیقی او نبوده است؛ بلکه عمو یا پدربزرگ مادری وی یا شوهر مادرش بوده که بعد از درگذشت پدر ابراهیم با او ازدواج کرده بود (برای اطلاع بیشتر به توضیح آیهٔ ۷۴ سورهٔ انعام مراجعه فرمایید).[2]

۴۴. شیطان را مپرست : روشن است که در اینجا منظور از عبادت، سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان نیست؛ بلکه اطاعت و پیروی از فرمان است که نوعی عبادت و پرستش او محسوب می‌شود. از پیامبر(ص) چنین نقل شده است: کسی که به سخن سخنگویی گوش فرا دهد (از روی تسلیم و رضا)، او را پرستش کرده. اگر این سخنگو از سوی خدا سخن گوید، شنونده خدا را پرستیده و اگر از سوی ابلیس سخن گوید، ابلیس را عبادت کرده است.[3]

۴۷. سلام ابراهیم(ع) بر آزر! : این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جملهٔ بعد، ابراهیم پدرش آزر را ترک گفت. شاید هم سلامی باشد که برای ترک دعوا گفته می‌شود؛ همان‌گونه که در آیهٔ ۵۵ سورهٔ قصص می‌خوانیم: «**و هرگاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می‌گردانند و می‌گویند: اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آنِ خودتان؛ سلام ما بر شما (سلام وداع)؛ ما هواخواهان جاهلان نیستیم.**»[4] این احتمال نیز وجود دارد که منظور از سلام در این آیه، وعدهٔ امنیت و سلامت باشد؛ چرا که آزر ابراهیم را به مرگ تهدید کرد؛ اما او در مقابل به آزر وعدهٔ امنیت و سلامت داد. این اخلاق بزرگواران است که در مقابل برخورد جاهلانهٔ افراد نادان، مقابلهٔ به مثل نمی‌کنند؛ بلکه با بزرگواری به آنها پاسخ می‌گویند؛ چنان‌که آیهٔ ۶۳ سورهٔ فرقان می‌فرماید: «**بندگان (خاص خداوند) رحمان کسانی هستند که... هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند.**»[5]

۴۷. به زودی برایت تقاضای عفو می‌کنم : علت این‌که ابراهیم به آزر مشرک وعده داد که از خدا برای او تقاضای عفو کند، این بود که تا آن زمان ابراهیم امید داشت که آزر ایمان بیاورد و هنوز از هدایت او مأیوس نشده بود؛ اما همین‌که برای او روشن شد که آزر دشمن خداست و ایمان نخواهد آورد، از وی بیزاری جست؛ چنان‌که در آیهٔ ۱۱۴ سورهٔ توبه به این نکته اشاره شده است.[6]

۱ـ المیزان، ج۱۴، ص ۵۴
۲ـ پیشین، ص ۵۶
۳ـ نمونه، ج۱۳، ص ۷۸
۴ـ پیشین، ص ۸۴
۵ و ۶ ـ المیزان، ج۱۳، ص ۵۹

وَنَٰدَيْنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَٰهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾ وَوَهَبْنَا لَهُۥ
مِن رَّحْمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾ وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ إِسْمَٰعِيلَ ۚ إِنَّهُۥ
كَانَ صَادِقَ ٱلْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥٤﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ
وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾ وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَٰبِ
إِدْرِيسَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ﴿٥٦﴾ وَرَفَعْنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ
ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا
مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ ۚ
إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّوا۟ سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۩ ﴿٥٨﴾ ۞ فَخَلَفَ
مِنۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلشَّهَوَٰتِ ۖ فَسَوْفَ
يَلْقَوْنَ غَيًّا ﴿٥٩﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ
ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْـًٔا ﴿٦٠﴾ جَنَّٰتِ عَدْنٍ ٱلَّتِى وَعَدَ ٱلرَّحْمَٰنُ
عِبَادَهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ وَعْدُهُۥ مَأْتِيًّا ﴿٦١﴾ لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا
إِلَّا سَلَٰمًا ۖ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾ تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِى
نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾ وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ۖ لَهُۥ
مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ ۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

ثلاثة ارباع الحزب ٢١

ما او را از طرف راستِ (کوه) طور فراخواندیم؛ و نجواکنان او را (به خود) نزدیک ساختیم. ۵۲ و ما از رحمت خود، برادرش هارون را ـ که پیامبر بود ـ به او بخشیدیم. ۵۳ و در این کتاب (آسمانی) از اسماعیل (نیز) یاد کن، که او در وعده‌هایش صادق، و رسول و پیامبری (بزرگ) بود. ۵۴ او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد؛ و همواره مورد رضایت پروردگارش بود. ۵۵ و در این کتاب، از ادریس (نیز) یاد کن، او بسیار راستگو و پیامبر (بزرگی) بود. ۵۶ و ما او را به مقام والایی رساندیم. ۵۷ آنها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم، و از کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم، و از دودمان ابراهیم و یعقوب، و ازکسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم. آنها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد به خاک می‌افتادند، درحالی که سجده می‌کردند و گریان بودند. ۵۸ امّا پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای رویِ کار آمدند که نماز را تباه کردند، و از شهوات پیروی نمودند؛ و بزودی (مجازاتِ) گمراهی خود را خواهند دید! ۵۹ مگر آنان که توبه کنند، و ایمان بیاورند، و کار شایسته انجام دهند؛ چنین کسانی داخل بهشت می‌شوند، و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد. ۶۰ وارد باغهایی جاودانی می‌شوند که خداوند رحمان بندگانش را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده‌اند؛ مسلّماً وعدهٔ خدا تحقق یافتنی است. ۶۱ در آن جا هرگز گفتار لغو و بیهوده‌ای نمی‌شنوند؛ و جز سلام در آن جا سخنی نیست؛ و هر صبح و شام، روزیِ آنان در بهشت مقرّر است. ۶۲ این همان بهشتی است که به بندگان پرهیزگار خود، به ارث می‌دهیم. ۶۳ (پس از تأخیر وحی، جبرئیل به پیامبر عرض کرد:) ما جز به فرمان پروردگار تو، نازل نمی‌شویم؛ آنچه پیش روی ما، و پشتِ سرِ ما، و آنچه میان این دو می‌باشد، همه از آنِ اوست؛ و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده (و نیست). ۶۴

۵۴ . اسماعیل صادق‌الوعد : طبق روایاتی که از اهل بیت(ع) نقل شده، منظور از اسماعیل در این آیه، فرزند حضرت ابراهیم(ع) نیست؛ بلکه یکی از پیامبران خدا به نام «اسماعیل بن حزقیل» است. در روایتی از امام رضا(ع) در خطاب به یکی از اصحاب می‌خوانیم: «**آیا می‌دانی چرا اسماعیل صادق‌الوعد نامیده شده است؟**» راوی عرض کرد: نمی‌دانم. حضرت فرمود: «**با مردی وعده کرده بود، در موعد در آنجا حاضر شد** (آن شخص بر سر قرار نیامد)؛ **اما اسماعیل تا یکسال به انتظار آن شخص ماند.**»[1] بدیهی است که منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگی‌اش را تعطیل کرد؛ بلکه در عین ادامهٔ برنامه‌هایش، مراقب آمدن شخص مزبور نیز بود.[2]

۵۵ . لزوم شروع تبلیغ دین از خانواده : نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانوادهٔ خویشتن است که از همه به انسان نزدیک‌ترند. به همین دلیل، پیامبر اسلام(ص) نیز دعوت خود را از خدیجه ـ همسر گرامی‌اش ـ و علی(ع) ـ پسر عمویش ـ شروع کرد و سپس طبق فرمان «و انذر عشیرتک الاقربین» در آیهٔ ۲۱۴ سورهٔ شعراء به بستگان نزدیکش پرداخت. در آیهٔ ۱۳۲ سورهٔ طه نیز می‌خوانیم: «**خانوادهٔ خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش.**»[3]

۵۶ . ادریس(ع) : ادریس، طبق نقل بسیاری از مفسران، جد پدر نوح است. نام او در تورات، «اخنوخ» و در عربی «ادریس» است که بعضی آن را از مادهٔ «درس» می‌دانند؛ زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت. او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسان‌ها آموخت.[4]

۵۹ . نکوهش تجمل‌گرایی : از امام علی(ع) روایت شده است: «**پیرو شهوات، کسی است که ساختمان محکم (و اشرافی) بسازد و مرکبی را سوار شود که چشم‌های مردم را خیره کند و لباس انگشت‌نما بپوشد.**»[5] البته باید توجه داشت که این حدیث، مصداق روشنی از آیه را نشان می‌دهد و مفهوم آن را محدود نمی‌کند.

۶۲ . هدایای ممتازی که صبح و شب به بهشتیان اهدا می‌گردد : از پیامبر اکرم(ص) روایت شده است: «**برای بهشتیان هدایای جالب و ارزشمندی از سوی خداوند، همزمان با اوقاتی که در دنیا نماز می‌خواندند، می‌رسد.**» از این حدیث استفاده می‌شود که این هدایای ممتاز که به هیچ‌وجه نمی‌توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد، نعمت‌هایی بسیار ارزشمند است که علاوه بر نعمت‌های معمول بهشتی، صبح و شام به آنها اهدا می‌گردد. شاید بتوان از این تعبیر استفاده کرد که زندگی بهشتیان یکنواخت نیست؛ بلکه هر صبح و شام، لطف تازه‌ای شامل حالشان می‌شود و آنها با مرکبی که از اعتقادات پاک و اعمال صالحشان در دنیا فراهم کرده‌اند، سیر تکاملی خویش را در آنجا ادامه خواهند داد.[6]

۶۳ . وارثان منزلگاه‌های کافران در بهشت : «ارث» از نظر لغت به معنای تملیک است و منحصر به انتقال مالی از میت به بازماندگان نیست. در حدیثی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «**هر کس بدون استثنا منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد. کافران، منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می‌برند (و تملیک می‌کنند) و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را.**»[7]

۶۴ . فرشتهٔ وحی جز به فرمان خدا فرود نمی‌آید : گرچه شأن نزول‌هایی برای این آیه و آیهٔ بعد نقل کرده‌اند، به نظر می‌رسد که گویی خداوند پس از نزول ۶۳ آیهٔ پیش توسط فرشتهٔ وحی بر پیامبر، به آن فرشته فرموده که به پیامبر(ص) بگو من این سخنان را از خودم نگفتم و این سخنان کلام خداست و من جز به فرمان خدایی که پروردگار آسمان و زمین است، فرود نمی‌آیم؛ پس باید او را بپرستی؛ چون مثل و مانندی برای او نیست. بنابر این، آیه به ظاهر سخن فرشتهٔ وحی اما در حقیقت پیام خداوند است.[8]

۱ـ المیزان، ج۱۴، ص ۶۴

۲ـ نمونه،ج۱۳، ص ۹۵

۳ـ پیشین، ص ۹۶

۴ـ پیشین، ص ۱۰۲

۵ـ المیزان، ج۱۴، ص ۸۰

۶ ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۰۷

۷ـ پیشین، ص ۱۰۸

۸ ـ المیزان، ج۱۴، ص ۸۱

رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ
لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿٦٥﴾ وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ
لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ
وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ
حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ
عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا
﴿٧٠﴾ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾
ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ
عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ
مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا ﴿٧٤﴾ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ
فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا
الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا
وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى
وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾

همان پروردگار آسمانها وزمین، و آنچه میان آن دو قراردارد. او را پرستش کن، و در راه عبادتش شکیبا باش. آیا مثل و مانندی برای او می‌یابی؟! ۶۵ انسان می‌گوید: «آیا پس از مردن، زنده (از قبر) بیرون آورده می شوم؟!» ۶۶ آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟! ۶۷ سوگند به پروردگارت که همهٔ آنها را همراه با شیاطین در قیامت جمع می کنیم؛ سپس همه را ـ در حالی که به زانو درآمده‌اند ـ گرداگرد جهنم حاضر می‌سازیم. ۶۸ سپس از هر گروه و جمعیّتی، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش‌تر بوده‌اند، جدا می کنیم. ۶۹ بعد از آن، ما بخوبی از کسانی که برای سوختن در آتش سزاوارترند، آگاه‌تریم. ۷۰ و همهٔ شما(بدون استثنا) واردجهنم می‌شوید؛ این امری است حتمی و قطعی بر پروردگارت. ۷۱ سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می‌بخشیم؛ و ظالمان‌را ـ درحالی‌که(از ضعف وذلّت) به زانو درآمده‌اند ـ در آن رها می‌سازیم. ۷۲ و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران به مؤمنان می‌گویند:«کدام یک از دو گروه [= ما و شما] جایگاهش بهتر، و جلسات اُنس و مشورتش زیباتر، و بخشش او بیشتر است؟!» ۷۳ چه بسیار اقوامی را پیش از آنان نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از آنها بهتر بود، و هم ظاهرشان آراسته‌تر. ۷۴ بگو: «کسی که در گمراهی است، باید خداوند به او مهلت دهد تا زمانی که وعدهٔ الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب (این دنیا)، یا (عذاب) قیامت! (آن روز) خواهند دانست چه کسی جایش بدتر، و لشکرش ناتوان‌تر است!» ۷۵ (امّا) کسانی که در راه هدایت گام نهادند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید؛ و آثار شایسته‌ای که (از انسان) باقی می‌ماند، ثوابش در پیشگاه پروردگارت بهتر، و عاقبتش خوبتر است. ۷۶

۶۸ . هم‌نشینی کافران با شیاطین : در این‌که چرا فرموده «**آنها را همراه با شیاطین محشور می‌کنیم**»، گفته‌اند که آنها بر اثر بی‌ایمانی در دنیا، تحت ولایت و سرپرستی شیاطین قرار گرفته بودند و به همین دلیل در آخرت با سرپرستانشان محشور می‌شوند؛ چنان‌که در آیهٔ ۲۷ سورهٔ اعراف آمده است: «**ما شیاطین را اولیای کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند.**» شاید هم بدین دلیل باشد که شیاطین در دنیا هم‌نشین آنها بوده‌اند و در آخرت نیز با هم خواهند بود؛ همان‌طور که در آیهٔ ۳۶ سورهٔ زخرف می‌خوانیم: «**و هرکس از یاد خدا روی‌گردان شود، شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم، پس همواره قرین اوست.**»[1]

۷۱ و ۷۲ . همه وارد جهنم می‌شوند! : بیشتر مفسران در تفسیر این آیات گفته‌اند که همهٔ انسان‌ها، نیک و بد، بدون استثنا وارد جهنم می‌شوند؛ منتها دوزخ بر نیکان، سرد و سالم خواهد بود؛ همان‌گونه که آتش نمرود بر ابراهیم سرد شد؛ چرا که آتش با آنان سنخیت ندارد؛ ولی دوزخیان که با آتش دوزخ تناسب دارند، همچون مادهٔ آتش‌گیر فوراً شعله‌ور می‌شوند. در روایتی می‌خوانیم که شخصی از جابر بن عبدالله انصاری دربارهٔ این آیه پرسید. جابر با دو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت: مطلبی با این دو گوش خود از پیامبر(ص) شنیدم که اگر دروغ بگویم، هر دو کر باد. فرمود: «**ورود در این آیه به معنای داخل شدن است. هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر این‌که داخل جهنم می‌شود. آتش در برابر مؤمنان، سرد و سالم خواهد بود؛ همان‌گونه که بر ابراهیم(ع) بود؛ تا آنجا که آتش ـ یا جهنم ـ از شدت سردی فریاد می‌کشد. سپس خداوند پرهیزگاران را رهایی می‌بخشد و ظالمان را ذلیلانه در آن رها می‌کند.**» در حدیث دیگری از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «**روز قیامت، آتش به فرد باایمان می‌گوید: زودتر از من بگذر که نورت شعلهٔ مرا خاموش کرد.**» تعبیر پرمعنایی که در بارهٔ پل صراط در روایات آمده که این پل بر روی جهنم کشیده شده، از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است نیز شاهد و گواه دیگری بر این تفسیر است. اما حکمت الهی این کار چیست و آیا مؤمنان از این کار آزار و عذابی نمی‌بینند؟ در پاسخ باید گفت که مشاهدهٔ دوزخ و عذاب‌های آن، طعم نعمات بهشتی را دوچندان می‌کند؛ زیرا مؤمنان خواهند دید که از چه مهلکه‌ای رها شده‌اند. به‌علاوه، آنها چنان سریع و قاطع از آتش می‌گذرند که کمترین اثری در آنها نمی‌تواند داشته باشد. در حدیثی از پیامبر(ص) آمده است: «**مردم همگی وارد آتش دوزخ می‌شوند. سپس برحسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند؛ بعضی همچون برق، گروهی کمتر از آن همچون گذشتن تند باد، برخی همچون دویدن شدید اسب، برخی همچون سوار معمولی، بعضی همچون پیاده‌ای که تند می‌دود و برخی همچون کسی که معمولی راه می‌رود.**»[2]

۷۳ . فخرفروشی به خاطر ثروت : از آن رو که معیار ارزش در جامعهٔ جاهلی آن زمان و هر جامعهٔ جاهلی دیگر، زر و زیور و پول و مقام و شکل ظاهر بود، ثروتمندان ستمکاری همچون نضر بن حارث ، بر گروه مؤمنان فقیر که نخستین و وفادارترین گروهی بودند که به پیامبر ایمان آوردند، فخر فروشی کرده، می‌گفتند: نشانهٔ شخصیت ما با ما است و نشانهٔ بی‌شخصیتی شما همان فقر و محرومیتتان است، و این خود دلیل بر حقانیت ما و حقانیت نداشتن شماست. در روایات می‌خوانیم که این گروه اشرافی، زیباترین لباس‌هایشان را می‌پوشیدند و خود را زینت می‌کردند، جلوی یاران رسول خدا(ص) راه می‌رفتند و نگاه تمسخرآمیز به آنها می‌کردند.[3]

۷۵. مجازات پنهان : این آیه به یکی از مجازات‌های الهی که در بعضی از آیات قرآن، «استدراج» گفته شده، اشاره دارد. گاهی خداوند، انسان‌های بی‌ایمان و کافرپیشه را برای مجازات چنان در نعمت غرق می‌کند و به آنها مهلت می‌دهد که به‌کلی خدا و آیات او را فراموش می‌کنند و دیگر هیچ روزنهٔ امیدی برای ایمان آنها باقی نمی‌ماند و آنها دیگر به اختیار خود ایمان نمی‌آورند؛ مگر این‌که عذاب الهی را در دنیا یا آخرت ببینند که در آن صورت ایمانشان از روی ناچاری خواهد بود و ارزشی نخواهد داشت.[4]

---

[1] ـ المیزان، ج۱۴، ص ۸۷

[2] ـ نمونه، ج ۱۳، ص ۱۱۸

[3] ـ پیشین، ص ۱۲۲

[4] ـ پیشین، ص ۱۲۴

اَفَرَءَيتَ الَّذى كَفَرَ بِـٔايٰتِنا وَقالَ لَاوتَيَنَّ مالًا وَوَلَدًا
﴿٧٧﴾ اَطَّلَعَ الغَيبَ اَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحمٰنِ عَهدًا ﴿٧٨﴾ كَلّا ۚ سَنَكتُبُ
ما يَقولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ العَذابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾ وَنَرِثُهُ ما يَقولُ
وَيَأتينا فَردًا ﴿٨٠﴾ وَاتَّخَذوا مِن دونِ اللّٰهِ ءالِهَةً لِيَكونوا
لَهُم عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلّا ۚ سَيَكفُرونَ بِعِبادَتِهِم وَيَكونونَ عَلَيهِم
ضِدًّا ﴿٨٢﴾ اَلَم تَرَ اَنّا اَرسَلنَا الشَّيٰطينَ عَلَى الكٰفِرينَ تَؤُزُّهُم
اَزًّا ﴿٨٣﴾ فَلا تَعجَل عَلَيهِم ۖ اِنَّما نَعُدُّ لَهُم عَدًّا ﴿٨٤﴾ يَومَ نَحشُرُ
المُتَّقينَ اِلَى الرَّحمٰنِ وَفدًا ﴿٨٥﴾ وَنَسوقُ المُجرِمينَ اِلىٰ
جَهَنَّمَ وِردًا ﴿٨٦﴾ لا يَملِكونَ الشَّفاعَةَ اِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ
الرَّحمٰنِ عَهدًا ﴿٨٧﴾ وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحمٰنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾ لَقَد جِئتُم
شَيـًٔا اِدًّا ﴿٨٩﴾ تَكادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرنَ مِنهُ وَتَنشَقُّ الاَرضُ
وَتَخِرُّ الجِبالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾ اَن دَعَوا لِلرَّحمٰنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾ وَما يَنبَغى
لِلرَّحمٰنِ اَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾ اِن كُلُّ مَن فِى السَّمٰوٰتِ
وَالاَرضِ اِلّا ءاتِى الرَّحمٰنِ عَبدًا ﴿٩٣﴾ لَقَد اَحصىٰهُم
وَعَدَّهُم عَدًّا ﴿٩٤﴾ وَكُلُّهُم ءاتيهِ يَومَ القِيٰمَةِ فَردًا ﴿٩٥﴾

آیا دیدی کسی را که به آیات ما کافر شد، و گفت: «اموال و فرزندان فراوانی به من داده خواهد شد»؟! ۷۷ آیا او از غیب آگاه گشته، یا نزد خدا عهد و پیمانی گرفته است؟! ۷۸ هرگز چنین نیست! ما بزودی آنچه را می‌گوید می‌نویسیم و عذاب را بر او مستمر خواهیم داشت! ۷۹ آنچه را او می‌گوید (از اموال و فرزندان)، از او به ارث می‌بریم، و به صورت تنها نزد ما خواهد آمد. ۸۰ و آنان غیر از خدا، معبودانی را برای خود برگزیدند تا مایهٔ عزّتشان باشد. (چه پندار خامی!) ۸۱ هرگز (چنین نیست!) به□زودی (معبودها) منکر عبادت آنان خواهند شد؛ (بلکه) بر ضدّشان قیام می‌کنند. ۸۲ آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنان را شدیداً تحریک کنند؟! ۸۳ پس دربارهٔ آنان شتاب مکن؛ ما آنها (و اعمالشان) را به دقت شماره می‌کنیم. ۸۴ در آن روز که پرهیزگاران را دسته‌جمعی به سوی خداوند رحمان (و پاداشهای او) محشور می‌کنیم. ۸۵ و مجرمان را (همچون شتران تشنه‌کامی که به سوی آبگاه می‌روند) به جهنم می‌رانیم. ۸۶ آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد. ۸۷ و گفتند: «خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است». ۸۸ راستی مطلب زشت و زننده‌ای گفتید! ۸۹ نزدیک است به خاطر این سخن آسمانها از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوهها بشدّت فرو ریزد؛ ۹۰ از این‌روکه برای خداوند رحمان فرزندی قائل شدند! ۹۱ در حالی که هرگز برای خداوند رحمان سزاوار نیست که فرزندی برگزیند! ۹۲ تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بندهٔ اویند. ۹۳ خداوند همهٔ آنها را احصا کرده، و به دقت شمرده است. ۹۴ و همگی روز رستاخیز، تک و تنها نزد او حاضر می‌شوند. ۹۵

۷۷. ارتداد به خاطر ثروتمند شدن : در چند آیهٔ پیش، از فخرفروشی کافران دنیادار بر مؤمنان فقیر سخن به میان آمد. از سیاق آیات استفاده می‌شود که برخی از مؤمنان سست‌عقیده یا کسانی که در آستانهٔ ایمان آوردن بودند، تحت تأثیر سخنان کافران قرار می‌گرفتند و به خیال این‌که ثروتمند شدن با کفر، و در مقابل، فقر با ایمان ارتباط مستقیم دارد، کافر می‌شدند. خداوند در این آیات با لحن تعجب‌آمیزی می‌فرماید آنها چنین ارتباطی را از کجا به‌دست آورده‌اند. آیا از اسرار غیب مطلع گشته‌اند یا نزد خدا عهد و پیمانی دارند که چنین محکم می‌گویند که ثروتمند خواهند شد؟ سپس اضافه می‌فرماید که ما تمام ثروتش را از او خواهیم گرفت و او را تک و تنها همراه با اعتقاد کفرآمیزش محشور خواهیم کرد و به‌خاطر آن عقیدهٔ فاسد، او را پیوسته عذاب خواهیم کرد.[1]

۸۲. بیزاری معبودها از پیروانشان در قیامت : این آیه، اشاره به همان مطلبی است که در آیات ۱۳ و ۱۴ سورهٔ فاطر می‌خوانیم: «... **کسانی که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) ... روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می‌شوند**» همچنین در آیهٔ ۶ سورهٔ احقاف می‌خوانیم: «**هنگامی که مردم محشور شوند، این معبودها دشمنان آنها خواهند بود.**» البته معبودهایی همچون فرشتگان یا شیاطین و جن که دارای عقل و درک‌اند، وضعشان روشن است؛ ولی معبودهای بی‌جان در آن روز ممکن است به فرمان خدا به سخن در آیند و بیزاری خود را از عابدان اعلام کنند. در حدیثی از امام صادق(ع) در ذیل این آیه پس از ذکر بیزاری معبودهای مشرکین از آنها در قیامت می‌خوانیم: «**عبادت، تنها سجود و رکوع نیست؛ بلکه حقیقت عبادت، اطاعت این و آن است. هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند، او را پرستش کرده است (و سرنوشت او همان سرنوشت مشرکان و بت‌پرستان است).**»[2]

۸۳. شیاطین؛ مایهٔ عزت یا بدبختی : در آیهٔ ۸۱، مشرکان علت شرک خود را «کسب عزت از معبودان» بیان می‌کنند، و از جملهٔ معبودهای ایشان، گروه جن و شیاطین بودند. این آیه می‌فرماید شیاطینی که مشرکان آنها را مایهٔ عزت خود می‌دانستند، مایهٔ ذلت و بدبختیشان هستند؛ چرا که آنها را به شدت به سوی شر و فساد تحریک می‌کنند و شقاوت ابدی را برایشان به ارمغان می‌آورند.[3] بدیهی است که تسلط شیاطین بر انسان‌ها، یک تسلط اجباری نیست؛ بلکه این انسان است که به شیطان اجازهٔ ورود به درون قلب و جان خود را می‌دهد؛ همان‌گونه که در آیهٔ ۱۰۰ سورهٔ نحل می‌فرماید: «**تسلّط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آنها که نسبت به او [=خدا] شرک می‌ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می‌نهند).**».[4]

۸۷. عهد و پیمان؛ شرط شفاعت : به فرمودهٔ این آیه، یکی از شرایط شفاعت‌کنندگان این است که دارای عهد باشند. مفسران در تفسیر عهد سخنان متفاوتی گفته‌اند؛ اما با توجه به روایات اهل بیت(ع) می‌توان گفت که بارزترین مصداق عهد، ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) و پیشوایان بعد از اوست؛ همچنین شهادت به توحید و یکتایی خداوند، شهادت به رسالت حضرت محمد(ص)، شهادت به حق بودن تمام آنچه ره‌آورد وحی است؛ مانند قرآن، عترت، معاد، بهشت، جهنم، حساب، میزان درستکاری، شاد کردن دل مؤمن و برپاداری نماز با مقدمات و شرایط صحیح و کامل.[5]

۹۰. متلاشی شدن آسمان و شکافته شدن زمین به چه معناست؟ : این جمله، یا اشاره به این است که بر اساس تعبیرات قرآن، مجموعهٔ عالم هستی دارای نوعی حیات و درک و شعور است (انعام ـ ۳۸ و اسراء ـ ۴۴) و این نسبت ناروا (فرزنددار شدن خدا) به ساحت قدس پروردگار، همهٔ جهان را در وحشت عمیقی فرو می‌برد؛ یا کنایه از زشتی فوق‌العادهٔ آن است؛ مثل این‌که ما در فارسی و در مقابل کار ناپسندی که انجام شود، می‌گوییم: «گویی آسمان و زمین را بر سر من کوبیدند».[6]

---

[1] ـ المیزان، ج۱۴، ص ۱۰۲

[2] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۲۹

[3] ـ المیزان، ج۱۴، ص ۱۰۷

[4] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۳۲

[5] ـ تفسیرموضوعی، ج ۵، ص ۱۲۳

[6] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۴۲

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحَٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ
وُدًّا ٩٦ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ
قَوْمًا لُّدًّا ٩٧ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم
مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًۢا ٩٨

سُورَةُ طه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

طه ١ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْءَانَ لِتَشْقَىٰٓ ٢ إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن
يَخْشَىٰ ٣ تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَٰوَٰتِ الْعُلَى ٤
الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ٥ لَهُۥ مَا فِي السَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ٦ وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ
فَإِنَّهُۥ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ٧ اللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَآءُ
الْحُسْنَىٰ ٨ وَهَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ٩ إِذْ رَءَا نَارًا فَقَالَ
لِأَهْلِهِ امْكُثُوٓا إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ
أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ١٠ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ ١١ إِنِّيٓ
أَنَا۠ رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ١٢

حزب ٣١

مسلّماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبّتی برای آنان در دلها قرار می‌دهد. ۹۶ و ما فقط آن [= قرآن] را بر زبان تو آسان‌ساختیم تا پرهیزگاران را بوسیلهٔ آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت را با آنان انذار کنی. ۹۷ چه بسیار اقوام (بی‌ایمان وگنهکاری) را که پیش از آنان هلاک کردیم؛ آیا احدی از آنها را احساس می‌کنی؟! یا کمترین صدایی از آنان می‌شنوی؟! ۹۸

سوره طه

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

طه. ۱ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت اُفتی. ۲ آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می‌ترسند نازل ساختیم. ۳ (این قرآن) از سوی کسی نازل شده که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. ۴ همان بخشنده‌ای که بر عرش مسلّط است. ۵ از آنِ اوست آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین، و آنچه میان آن دو، و آنچه در زیر خاک (پنهان) است. ۶ اگر سخن آشکارا بگویی (یا مخفی کنی)، او اسرار ـ و حتی پنهان‌تر از آن ـ را نیز می‌داند. ۷ او خداوندی است که معبودی جز او نیست؛ و نامهای نیکوتر از آنِ اوست. ۸ و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ ۹ هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد، و به خانوادهٔ خود گفت: «(اندکی) درنگ کنید که من آتشی دیدم؛ شاید شعله‌ای از آن برای شما بیاورم؛ یا بوسیلهٔ این آتش راه را پیدا کنم.» ۱۰ هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: «ای موسی! ۱۱ من پروردگارِ توام؛ کفشهایت‌را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی. ۱۲

۹۶. جاذبهٔ ایمان و نیکوکاری : ایمان و عمل صالح، جاذبه و کشش فوق‌العاده‌ای دارد. اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالی انسانی، تقوی و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت تجلی می‌کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیسی، کِشنده و رباینده است. حتی افراد ناپاک و آلوده، از پاکان لذت می‌برند و از ناپاکانی همچون خود متنفرند. به همین دلیل، هنگامی که می‌خواهند شریکی انتخاب کنند، تأکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد. این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می‌دهد که دامنه‌اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می‌شود. در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر، روایات متعددی در شأن نزول این آیه از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که نشان می‌دهد این آیه در مورد علی(ع) نازل گردیده است. در روایتی نقل شده که رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: «**بگو خداوندا، برای من عهدی نزد خودت قرار ده و مودّت مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن.**» در این هنگام، این آیه نازل گردید. شاید به همین دلیل در روایتی از خود امیرمؤمنان علی(ع) چنین نقل شده: «**اگر با این شمشیر بر بینی مؤمنی زنم، با من دشمنی نخواهد کرد و اگر همهٔ جهان را به کام منافق ریزم که مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت؛ زیرا پیامبر امّی فرمود: یا علی، مؤمن، تو را دشمنی نکند و منافق، تو را دوست ندارد.**» البته نزول این آیه در مورد علی(ع)، مانع از عمومیت مفهوم آن در مورد همهٔ مؤمنان نخواهد بود.[1]

محتوای کلی سورهٔ طه : به طور کلی می‌توان محتوای این سوره را در شش بخش خلاصه کرد: ۱ـ اشارهٔ کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار. ۲ـ داستان حضرت موسی(ع) (که بیش از هشتاد آیه را در بر می‌گیرد). ۳ـ بخش‌هایی در بارهٔ معاد و خصوصیات رستاخیز. ۴ـ قرآن و عظمت آن. ۵ـ سرگذشت آدم و حوا. ۶ ـ مواعظی بیدارکننده برای همهٔ مؤمنان.[2]

۱. طه : در بارهٔ حروف مقطعه در ذیل آیهٔ یکم سورهٔ بقره توضیحاتی داده شده؛ اما مفسران در خصوص این آیه سخنانی گفته‌اند که شایان توجه است. از امام صادق(ع) روایت شده که «طه» از اسامی پیامبر(ص) و معادل است با «یا طالب الحق، الهادی الیه»؛ به معنای ای کسی که طالب حقی و هدایت‌کننده‌ای به سوی آن. کلمهٔ «طه» مانند «یس» بر اثر گذشت زمان به تدریج به صورت اسم خاص برای پیامبر اسلام در آمده است؛ تا آنجا که خاندان پیامبر را نیز آل طه می‌گویند و خطاب به حضرت مهدی(عج) در دعای ندبه «یابن طه» آمده است.[3]

۲. ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت بیفتی : روایات فراوانی در شأن نزول این آیه آمده که از مجموع آنها استفاده می‌شود که پیامبر اسلام(ص) بعد از نزول وحی و قرآن، بسیار عبادت می‌کرد. آن‌قدر ایستاده به عبادت مشغول می‌شد که پاهای او متورم می‌گردید. گاه برای این‌که بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار می‌داد و گاه بر پای دیگر. گاه بر پاشنهٔ پا می‌ایستاد و گاه بر انگشتان پا. این آیه نازل شد و به پیامبر اکرم دستور داد که این‌همه رنج و ناراحتی را بر خود تحمیل نکند.[4]

۹ . وضع موسی(ع) در شب دریافت رسالت : در تواریخ می‌خوانیم که موسی هنگامی که مدت قراردادش با شعیب(ع) در مدین پایان یافت، همسر و فرزند و گوسفندان خود را برداشت و به سوی مصر رهسپار شد. راه را در شبی تاریک و ظلمانی گم کرد. گوسفندان او در بیابان متفرق شدند. می‌خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند؛ اما آتش روشن نشد. در این اثنا، همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد. طوفانی از حوادث سخت، او را محاصره کرده بود. در این هنگام بود که شعله‌ای از دور به چشمش خورد. شعله‌ای که آتش نبود؛ نور الهی بود. موسی به گمان این‌که آتش است، برای پیدا کردن راه یا برگرفتن شعله‌ای، به سوی آتش حرکت کرد.[5]

۱ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۴۴

۲ـ پیشین، ص ۱۵۳

۳ و ۴ـ پیشین، ص ۱۵۶

۵ـ پیشین، ص ۱۶۷

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا
أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ إِنَّ السَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ
أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾ فَلَا يَصُدَّنَّكَ
عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرْدَىٰ ﴿١٦﴾ وَمَا تِلْكَ
بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿١٧﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهُشُّ
بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ قَالَ أَلْقِهَا يَٰمُوسَىٰ ﴿١٩﴾
فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا
سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ﴿٢١﴾ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ
مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾ لِنُرِيَكَ مِنْ ءَايَٰتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾
اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِيٓ أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا
قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَاجْعَل لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ اشْدُدْ
بِهِۦٓ أَزْرِي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكْهُ فِيٓ أَمْرِي ﴿٣٢﴾ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا
﴿٣٣﴾ وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾ قَالَ قَدْ
أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰٓ ﴿٣٧﴾

و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم؛ اکنون به آنچه بر تو وحی می‌شود، گوش فراده. ۱۳ من «اللّٰه» هستم؛ معبودی جز من نیست؛ مرا بپرست، و نماز را برای یادمن به‌پادار. ۱۴ بطور قطع رستاخیز خواهد آمد؛ می‌خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود. ۱۵ پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوسهای خویش پیروی می‌کند، تو را از آن بازدارد؛ که هلاک خواهی شد! ۱۶ و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟!» ۱۷ گفت: «این عصای من است؛ بر آن تکیه می‌کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می‌ریزم؛ و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است. ۱۸ گفت: «ای موسی! آن را بیفکن.» ۱۹ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان اژدهایی شد که به هر سو می‌شتافت. ۲۰ گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اوّلش بازمی‌گردانیم. ۲۱ و دستت را به گریبانت ببر، تا سفید و بی‌عیب بیرون آید؛ این نشانهٔ دیگری (از سوی خداوند) است. ۲۲ تا از نشانه‌های بزرگ خویش به تو نشان دهیم. ۲۳ (اینک) به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است.» ۲۴ (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن؛ ۲۵ و کارم را برایم آسان گردان؛ ۲۶ و گره از زبانم بگشای؛ ۲۷ تا سخنان مرا بفهمند. ۲۸ و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، ۲۹ برادرم هارون را. ۳۰ با او پشتم را محکم کن؛ ۳۱ و او را در کارم شریک ساز؛ ۳۲ تا تو را بسیار تسبیح گوییم؛ ۳۳ و تو را بسیار یاد کنیم؛ ۳۴ چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده‌ای.» ۳۵ فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد. ۳۶ و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم، ۳۷

نکات و توضیحات

۱۴. نماز؛ عامل تذکر : در این آیه به یکی از فلسفه‌های مهم نماز یعنی تذکر و یادآوری اشاره شده است. انسان در زندگی این جهان، با توجه به عوامل غافل‌کننده، به وسیله‌ای نیاز دارد که در فاصله‌های متفاوت زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی‌خبری حفظ کند. نماز، این وظیفهٔ مهم را بر عهده دارد. نماز در صبحگاهان پس از خوابی که انسان را از همه چیز این جهان بیگانه کرده، در هنگام ظهر و پس از غرق شدن در کارهای روزانه و شب هنگام پس از یک روز فعالیت و قبل از استراحت، انسان را متوجه خالق هستی می‌کند و او را به یاد هدف از آفرینش خود می‌اندازد.[۱]

۱۵. علت پنهان بودن زمان قیامت : به فرمودهٔ این آیه، علت پنهان ماندن زمان قیامت این است که هرکس در برابر سعی و کوشش خود جزا داده شود. به تعبیر دیگر، با مخفی بودن آن، نوعی آزادی عمل برای همگان پیدا می‌شود. از سوی دیگر، چون وقت آن دقیقاً معلوم نیست و در هر زمانی ممکن است اتفاق بیفتد، نتیجه‌اش حالت آماده‌باش دائمی یا پذیرش سریع برنامه‌های تربیتی است؛ همان‌گونه که شب قدر مخفی مانده تا مردم همهٔ شب‌های سال یا همهٔ شب‌های ماه مبارک رمضان را گرامی بدارند و به درگاه خدا بروند.[۲] این نکته در مورد مرگ نیز صادق است؛ چرا که زمان وقوع آن همانند قیامت بر انسان‌ها پوشیده شده و هر لحظه احتمال وقوع آن وجود دارد؛ بلکه می‌توان آن را سرآغاز قیامت هر کس دانست؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «**چون شخصی می‌میرد، قیامتش برپا می‌گردد.**»[۳]

۲۲ . ید بیضاء : گفته‌اند که چون موسی(ع) دست خود را در گریبان می‌برد و خارج می‌کرد، همچون خورشید می‌درخشید.[۴] این‌که فرموده «**بی‌عیب**»، از این جهت است که سفیدی دست آن حضرت به خاطر بیماری پیسی نبوده؛ بلکه درخشندگی خاصی داشته که در یک لحظه ظاهر می‌شده و لحظهٔ دیگر از بین می‌رفته است.[۵]

۲۵. شرح صدر : در این آیه، سینهٔ انسان به ظرفی تشبیه شده که آنچه انسان می‌بیند و درک می‌کند، در آن ریخته می‌شود و چون راز نهفته می‌گردد. پس اگر امر بزرگی برای انسان پیش بیاید که فوق طاقت او باشد، سینه‌اش تنگ می‌شود و نیاز به گشادگی آن دارد. موسی(ع) که می‌دانست در پس آن مأموریت سخت چه مشکلات طاقت‌فرسایی در مقابل فرعونیان و حتی قوم خود خواهد داشت، از خدا خواست که ظرفیت او را بالا ببرد.[۶]

۲۵ تا ۳۴ . تقاضاهایی دقیق برای رهبری امت : آنچه موسی(ع) در این آیات از خدا خواسته، یعنی تحمل بالا، قدرت بیان، امدادهای الهی و داشتن یار مطمئن، همگی از مواردی است که یک رهبر الهی برای دگرگونی یک جامعهٔ منحرف و ساختن جامعه‌ای با ارزش‌های معنوی و انسانی به آن نیاز مبرم دارد و این خود بیانگر این حقیقت است که موسی(ع) حتی قبل از رسالت، روحی بیدار داشت و به ابعاد مسئولیتش به خوبی آگاه بود. از روایاتی که در منابع اهل سنت و تشیع وارد شده، استفاده می‌شود که پیامبر اسلام(ص) نیز مواردی را که موسی(ع) برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود، تمنا کرد؛ با این تفاوت که به جای نام «هارون»، «علی» را نام برد.[۷]

۳۳ و ۳۴ . هدف نهایی خواسته‌های حضرت موسی(ع) : موسی(ع)، هدف نهایی خواسته‌های خود را تسبیح و یاد بسیار خدا بیان کرد. روشن است که تسبیح به معنای پیراستن خداوند از تهمت شرک و نقایص امکانی است. منظور موسی(ع) این نبوده که جملهٔ «سبحان الله» را پشت سر هم تکرار کند؛ بلکه هدف او، پاک کردن اعتقادات شرک‌آلود از مغزها و مظاهر شرک از جامعه و زنده کردن یاد خدا در اعتقاد و عمل انسان‌ها بوده است.[۸]

۱ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۷۴

۲ـ پیشین، ص ۱۷۱

۳ـ اطیب‌البیان، ج۹، ص ۱۶

۴ـ پیشین، ص ۲۱

۵ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۸۰

۶ ـ المیزان، ج۱۴، ص ۱۴۴

۷ـ نمونه، ج۱۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۳

۸ ـ پیشین، ص ۱۹۲

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (٣٨) أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ
فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ ۚ
وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي (٣٩) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ
فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ ۖ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ
تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ
فُتُونًا ۚ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (٤٠)
وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (٤١) اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا
فِي ذِكْرِي (٤٢) اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (٤٣) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا
لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (٤٤) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ
عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ (٤٥) قَالَ لَا تَخَافَا ۖ إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ
(٤٦) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
وَلَا تُعَذِّبْهُمْ ۖ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ
الْهُدَىٰ (٤٧) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ
وَتَوَلَّىٰ (٤٨) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (٤٩) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ
كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (٥٠) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (٥١)

آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم؛ ۳۸ که: «او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند؛ و دشمن من و دشمن او، آن را برگیرد.» و من محبّتی از خودم بر تو افکندم، تا در برابر دیدگانِ (= علمِ) من، ساخته شوی (و پرورش یابی). ۳۹ در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می‌رفت و می‌گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می‌کند (و دایهٔ خوبی برای او خواهد بود)؟!» پس تو را به مادرت بازگرداندیم، تا چشمش به تو روشن شود؛ و غمگین نگردد. و تو یکی (از فرعونیان) را کُشتی؛ امّا ما تو را از اندوه نجات دادیم؛ و بارها تو را آزمودیم. پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس در زمان مقدّر (برای فرمان رسالت) به این جا آمدی، ای موسی! ۴۰ و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم). ۴۱ (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید. ۴۲ به سوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است. ۴۳ امّا بنرمی با او سخن بگویید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد. ۴۴ (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می‌ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند (و نپذیرد)!» ۴۵ فرمود: «نترسید! من با شما هستم؛ (همه چیز را) می‌شنوم و می‌بینم. ۴۶ به سراغ او بروید و بگویید: «ما فرستادگان پروردگار توایم؛ بنی اسرائیل را با ما بفرست؛ و آنان را شکنجه و آزار مکن؛ ما نشانهٔ روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده‌ایم؛ و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند! ۴۷ به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید.» ۴۸ (فرعون) گفت: «پروردگار شما کیست، ای موسی؟!» ۴۹ گفت: «پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمهٔ آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است.» ۵۰ گفت: «پس تکلیف نسلهای گذشته (که به اینها ایمان نداشتند) چه خواهد شد؟!» ۵۱

۳۸ . معانی وحی در قرآن : کلمهٔ «وحی» در اصل به معنای صدای آهسته یا چیزی را آهسته گفتن است. این کلمه در قرآن به معانی گوناگونی استعمال شده است. گاهی به معنای اشارهٔ رمزی به چیزی است (مریم ـ ۱۱) و گاه به معنای الهام غریزی است (نحل ـ ۶۸). گاه به معنای فرمان تکوینی است؛ فرمانی که با زبان آفرینش داده می‌شود (زلزال ـ ۵). گاه به معنای الهام می‌آید؛ الهامی که خدا به قلب افراد باایمان می‌فرستد؛ هرچند پیامبر نباشند؛ مانند آیهٔ مورد بحث. اما یکی از مهم‌ترین موارد استعمال آن در قرآن، پیام‌های الهی است که مخصوص پیامبران است.[۱]

۳۹ . وضعیت وخیم بنی‌اسرائیل در زمان ولادت موسی(ع) : از سایر آیات قرآن استفاده می‌شود که فرعون به شدت بنی‌اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود؛ مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوّت یافتن و شورش احتمالی آنها. به گفتهٔ جمعی از مورخان و مفسران، برای جلوگیری از به دنیا آمدن فرزندی که پیش‌بینی کرده بودند از بنی‌اسرائیل برمی‌خیزد و دستگاه فرعون را درهم می‌کوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگه دارند. در این شرایط، موسی به دنیا آمد و مادرش به شدت از جان فرزندش می‌ترسید. در این هنگام، خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ برگزیده بود، به قلب مادرش الهام کرد که او را بعد از این به ما بسپار و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند.[۲]

۳۹ . محبتی از موسی که در دل همگان افتاد : در حدیثی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «**هنگامی که موسی متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است، رنگ از صورتش پرید. قابلهٔ او (که گفته‌اند از فرعونیان بود) پرسید: چرا این‌گونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می‌ترسم که سر پسرم را ببرند. قابله گفت: هرگز چنین ترسی به خود راه مده** (محبت موسی چنان در دل او افتاده بود که هرگونه فکر بدی را از مغزش دور کرد) **و موسی چنان بود که هرکس او را می‌دید، دوستش می‌داشت.**» همین محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.[۳]

۴۱ . محبت‌آمیزترین سخن خدا در حق موسی(ع) : «اصطناع» به معنای اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است. معنی آیه این است که تو را از هر نظر اصلاح کردم؛ گویی برای خودم می‌خواهم. این، محبت‌آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرموده است. به گفتهٔ بعضی، شبیه سخنی است که حکما گفته‌اند: «هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست دارد، چنان از او تفقد می‌کند که دوست مهربان از دوستش.»[۴]

۴۴ . برخورد ملایم حتی با دشمنان : برای نفوذ در دل‌های مردم ـ هرچند گمراه و آلوده باشند ـ نخستین دستور قرآن، برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است. در بعضی از روایات آمده است که حتی موسی(ع) مأمور بود فرعون را با بهترین نامش صدا کند؛ شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.[۵]

۵۰ . دلایلی بر شناسایی پروردگار : در این آیهٔ کوتاه، موسی(ع) به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی اشاره می‌کند که هر یک دلیل مستقل و روشنی برای شناسایی پروردگار است: نخست این‌که خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته، بخشیده است. دوم، موضوع هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمهٔ «ثم» در درجهٔ بعد از تأمین نیازمندی‌ها قرار داده است. یعنی علاوه بر این‌که خدا به هر موجودی وسایل حیاتی‌اش را داده، به آنها درست آموخته است که چگونه هرکدام از آنها نیروهایشان را دقیقاً در مسیر ادامهٔ حیاتشان به کار گیرند. انسان‌ها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند؛ اما به‌خاطر داشتن عقل و اختیار، وظایف و مسئولیت‌ها و به دنبال آن، برنامه‌ای تکاملی دارند که حیوانات ندارند و به همین دلیل، علاوه بر هدایت‌های تکوینی، به هدایت تشریعی (دین) نیز نیاز دارند.[۶]

۱ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۱۳
۲ـ پیشین، ص ۱۹۸
۳ـ پیشین، ص ۲۰۰
۴ـ پیشین، ص ۲۰۵
۵ـ پیشین، ص۲۱۲
۶ ـ پیشین، ص ۲۱۸

قالَ عِلمُها عِندَ رَبّى فى كِتٰبٍ لا يَضِلُّ رَبّى وَلا يَنسَى ﴿٥٢﴾
اَلَّذى جَعَلَ لَكُمُ الاَرضَ مَهدًا وَسَلَكَ لَكُم فيها
سُبُلًا وَاَنزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخرَجنا بِهٖ اَزواجًا مِن نَباتٍ
شَتّىٰ ﴿٥٣﴾ كُلوا وَارعَوا اَنعامَكُم اِنَّ فى ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِاُولِى
النُّهىٰ ﴿٥٤﴾ ۞ مِنها خَلَقنٰكُم وَفيها نُعيدُكُم وَمِنها نُخرِجُكُم تارَةً
اُخرىٰ ﴿٥٥﴾ وَلَقَد اَرَينٰهُ ءايٰتِنا كُلَّها فَكَذَّبَ وَاَبىٰ ﴿٥٦﴾ قالَ
اَجِئتَنا لِتُخرِجَنا مِن اَرضِنا بِسِحرِكَ يٰموسىٰ ﴿٥٧﴾ فَلَنَاْتِيَنَّكَ
بِسِحرٍ مِثلِهٖ فَاجعَل بَينَنا وَبَينَكَ مَوعِدًا لا نُخلِفُهٗ نَحنُ
وَلا اَنتَ مَكانًا سُوًى ﴿٥٨﴾ قالَ مَوعِدُكُم يَومُ الزّينَةِ وَاَن
يُحشَرَ النّاسُ ضُحًى ﴿٥٩﴾ فَتَوَلّىٰ فِرعَونُ فَجَمَعَ كَيدَهٗ ثُمَّ اَتىٰ ﴿٦٠﴾
قالَ لَهُم موسىٰ وَيلَكُم لا تَفتَروا عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا فَيُسحِتَكُم
بِعَذابٍ وَقَد خابَ مَنِ افتَرىٰ ﴿٦١﴾ فَتَنازَعوا اَمرَهُم بَينَهُم
وَاَسَرُّوا النَّجوىٰ ﴿٦٢﴾ قالوا اِن هٰذٰنِ لَساحِرٰنِ يُريدانِ اَن
يُخرِجاكُم مِن اَرضِكُم بِسِحرِهِما وَيَذهَبا بِطَريقَتِكُمُ المُثلىٰ ﴿٦٣﴾
فَاَجمِعوا كَيدَكُم ثُمَّ ائتوا صَفًّا وَقَد اَفلَحَ اليَومَ مَنِ استَعلىٰ ﴿٦٤﴾

ربع الحزب ٣٢

گفت: «آگاهی مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است؛ پروردگارم هرگز گمراه نمی‌شود، و فراموش نمی‌کند (و آنچه شایسته آنهاست به ایشان می‌دهد).» ۵۲ همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد؛ و راههایی در آن ایجاد کرد؛ و از آسمان، آبی فرستاد که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم. ۵۳ هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید. مسلّماً در اینها نشانه‌های روشنی برای خردمندان است. ۵۴ ما شما را از آن [= زمین] آفریدیم؛ و در آن بازمی‌گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می‌آوریم. ۵۵ ما همهٔ آیات خود را به او نشان دادیم؛ امّا او تکذیب کرد و سرباز زد. ۵۶ گفت: «ای موسی! آیا آمده‌ای که با سِحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟! ۵۷ قطعاً ما هم سِحری همانند آن برای تو خواهیم آورد! هم اکنون (تاریخش را تعیین کن، و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلّف نکنیم؛ آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد.» ۵۸ گفت: «میعاد ما و شما روز زینت [= روز عید] است؛ به شرط اینکه همهٔ مردم، هنگامی که روز، بالا می‌آید، جمع شوند.» ۵۹ فرعون آن مجلس را ترک گفت؛ و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد؛ و سپس آمد. ۶۰ موسی به آنان گفت: «وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید، که شما را با عذابی نابود می‌سازد؛ و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می‌شود!» ۶۱ آنها در میان خود، در مورد ادامهٔ راهشان به نزاع برخاستند؛ و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند. ۶۲ گفتند: «این دو (نفر) مسلّماً ساحرند؛ می‌خواهند با سِحرشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونهٔ شما را از بین ببرند. ۶۳ اکنون که چنین است، تمام نیرو و نقشهٔ خود را جمع کنید، و در یک صف (به میدان مبارزه) بیایید؛ امروز رستگاری از آنِ کسی است که برتری خود را اثبات کند.» ۶۴

۵۲ . پاسخ موسی(ع) به شبههٔ فرعون : حضرت موسی(ع) در آیهٔ ۴۸ به صراحت، بحث معاد و کیفر و جزا را مطرح کرد. فرعون که مانند دیگر مشرکان منکر معاد بود، با تعجب پرسید که امت‌ها و انسان‌های ادوار گذشته‌ای که مرده‌اند و نابود شده‌اند و دیگر خبر و اثری از ایشان نیست، چه وضعیتی دارند و چگونه پاداش و کیفر اعمال خود را می‌بینند؛ در حالی‌که جز نام و افسانه‌ای از ایشان نمانده است؟ موسی(ع) در پاسخ این شبهه فرمود: پاداش و کیفر نسل‌های گذشته، برای کسی مشکل است که به آن آگاهی نداشته باشد؛ اما برای خداوند که علمش بر زمان و مکان احاطه دارد، مشکل نیست و او از گذشته و آینده باخبر است.[۱]

۵۳ . ذکر چهار نعمت الهی : در این آیه به چهار بخش از نعمت‌های بزرگ خدا اشاره شده است: ۱ـ زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته، انسان می‌تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند. ۲ـ راه‌ها و جاده‌هایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد. همان‌گونه که دیده‌ایم، در میان سلسله جبال سر به آسمان‌کشیده، غالباً دره‌ها و راه‌هایی وجود دارد که انسان می‌تواند از آنها عبور کرده، به مقصد خود برسد. ۳ـ آبی را که مایهٔ حیات و سرچشمهٔ همهٔ برکات است، از آسمان نازل کرده. ۴ـ گیاهان گوناگونی که بخشی از مواد غذایی، مواد دارویی و مواد اولیهٔ لباس و پوشاک و وسایل زندگی را در اختیار انسان می‌گذارد.[۲]

۵۵ . توجه به آفرینش انسان از خاک : بازگشت همهٔ ما به خاک یا مبعوث شدن از خاک کاملاً روشن است؛ اما برای این‌که چگونه آغاز همهٔ ما از خاک است، دو تفسیر وجود دارد: نخست این‌که همهٔ ما از آدم(ع) هستیم و او مستقیماً از خاک آفریده شده. دیگر این‌که حتی خود ما نیز از خاک گرفته شده‌ایم؛ زیرا آنچه تمام مواد غذایی بدن ما و پدران و مادران ما را تشکیل داده، از همین خاک است. ضمناً این تعبیر، اخطاری به همهٔ گردن‌کشان و فرعون‌صفتان است که فراموش نکنند از کجا آمده‌اند و به کجا خواهند رفت. این همه غرور و نخوت و گردن‌کشی و طغیان از موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می‌شود، چرا؟! در حدیثی از امیرمؤمنان علی(ع) چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد. امام فرمود: **«معنی سجدهٔ نخستین، هنگامی که سر به زمین می‌گذاری، این است که پروردگارا، من در آغاز از این خاک بوده‌ام، و هنگامی که سر بر می‌داری، مفهومش این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی، و مفهوم سجدهٔ دوم این است که مرا به این خاک باز می‌گردانی، و هنگامی که سر از سجدهٔ دوم بر می‌داری، مفهومش این است که تو بار دیگر مرا از خاک مبعوث خواهی کرد.»**[۳]

۵۹ . روز زینت : این تعبیر بی‌شک اشاره به یک روز عید است که روز آن دقیقاً مشخص نیست؛ ولی معلوم است که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می‌کردند و آمادهٔ شرکت در چنین برنامه‌ای بودند.[۴]

۶۳ . تحریک احساسات مذهبی مردم از سوی فرعون : مقصود فرعون از این راه و رسم ـ که به خیال خودش به حق نزدیک‌تر بود ـ طریقهٔ دو خدایی بود که مذهب رسمی مصر آن روزگار بود؛ همان پرستش خدایان، و پیش از همهٔ آنها، خود فرعون که خدای قبطیان بود. فرعون با این سخن می‌خواست تعصب مذهبی مردم را برانگیزد؛ چرا که عموم مردم، مذهب پدرشان را ـ هر چه باشد ـ مقدس می‌شمرند؛ به ویژه مذهبی که بر آن عادت کرده باشند و آن را سنتی پاک و آسمانی بدانند. آری، فرعون به آنها گفت که عظمت شما در گرو آیین شماست و اگر سخنان موسی را بپذیرید، شوکت شما از بین خواهد رفت.[۵]

---

[۱] ـ المیزان، ج۱۴، ص ۱۶۹

[۲] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۲۲

[۳] ـ پیشین، ص ۲۲۳

[۴] ـ پیشین، ص ۲۳۱

[۵] ـ المیزان، ج۱۴، ص ۱۷۵

قَالُوا يَٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلۡقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَلۡقَىٰ ﴿٦٥﴾
قَالَ بَلۡ أَلۡقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمۡ وَعِصِيُّهُمۡ يُخَيَّلُ إِلَيۡهِ مِن سِحۡرِهِمۡ أَنَّهَا
تَسۡعَىٰ ﴿٦٦﴾ فَأَوۡجَسَ فِي نَفۡسِهِۦ خِيفَةٗ مُّوسَىٰ ﴿٦٧﴾ قُلۡنَا لَا تَخَفۡ إِنَّكَ
أَنتَ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴿٦٨﴾ وَأَلۡقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلۡقَفۡ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ
كَيۡدُ سَٰحِرٖۖ وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ ﴿٦٩﴾ فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدٗا قَالُوٓاْ
ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾ قَالَ ءَامَنتُمۡ لَهُۥ قَبۡلَ أَنۡ ءَاذَنَ
لَكُمۡۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحۡرَۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيۡدِيَكُمۡ
وَأَرۡجُلَكُم مِّنۡ خِلَٰفٖ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمۡ فِي جُذُوعِ ٱلنَّخۡلِ وَلَتَعۡلَمُنَّ
أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابٗا وَأَبۡقَىٰ ﴿٧١﴾ قَالُواْ لَن نُّؤۡثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ
ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِي فَطَرَنَاۖ فَٱقۡضِ مَآ أَنتَ قَاضٍۖ إِنَّمَا تَقۡضِي هَٰذِهِ
ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَآ ﴿٧٢﴾ إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغۡفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا
عَلَيۡهِ مِنَ ٱلسِّحۡرِۗ وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ﴿٧٣﴾ إِنَّهُۥ مَن يَأۡتِ رَبَّهُۥ مُجۡرِمٗا
فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحۡيَىٰ ﴿٧٤﴾ وَمَن يَأۡتِهِۦ مُؤۡمِنٗا قَدۡ
عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلۡعُلَىٰ ﴿٧٥﴾ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ
تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾

(ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اوّل (عصای خود را) می‌افکنی، یا ما کسانی باشیم که اوّل بیفکنیم؟!» ۶۵ گفت: «شما اوّل بیفکنید!» در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سِحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کند! ۶۶ موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند). ۶۷ گفتیم: «نترس! تو مسلّماً (پیروز و) برتری. ۶۸ و آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته‌اند می‌بلعد؛ آنچه ساخته‌اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.» ۶۹ (موسی عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها ساخته بودند بلعید.) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.» ۷۰ (فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلّماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است؛ بیقین دستها و پاهایتان را بطور مخالف قطع می‌کنم؛ و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم؛ و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناک‌تر و پایدارتر است!» ۷۱ گفتند: «سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده، مقدّم نخواهیم داشت؛ هر حکمی می‌خواهی بکن؛ تو تنها در این زندگی دنیا می‌توانی حکم کنی. ۷۲ ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشاید؛ و خدا بهتر و پایدارتر است.» ۷۳ هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست؛ در آن جا، نه می‌میرد و نه زندگی می‌کند. ۷۴ و هر کس با ایمان نزد او آید، و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند، ۷۵ باغهای جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که همیشه در آن خواهند بود؛ این است پاداش کسی که خود را پاک نماید. ۷۶

نکات و توضیحات

۶۶. ساحران فرعونی چه کردند؟ : بسیاری از مفسران نوشته‌اند که ساحران، موادی همچـون «جیـوه» درون طناب‌ها و عصاهایشان قرار داده بودند که با تابش آفتاب، و گرم شدن آن مواد فوق‌العاده فرّار، حرکات گوناگون و سریعی به آنها دست می‌داد. این حرکات بی‌شک راه رفتن نبود؛ ولی با تلقین‌هایی که جادوگران بـه مـردم کـرده بودند و صحنهٔ خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می‌شد کـه ایـن موجـودات جان گرفته‌اند و مشغول حرکت‌اند. به طور کلی سحر با استفاده از وسایل گونـاگونی انجـام مـی‌شـود؛ گـاهی بـا نیرنگ و چشم‌بندی، گاهی با استفاده از عوامل تلقینی، گاهی با استفاده از خواص فیزیکـی و شـیمیایی اجسـام و گاهی با کمک گرفتن از شیاطین. البته امروزه راز بسیاری از اموری که در گذشته جـادو تلقـی مـی‌شـده، کشـف گردیده و طبیعتاً دیگر سحر و جادو نیست؛ ولی اصل سحر حقیقت دارد و نمی‌توان منکر آن شد. سحر در اسـلام حرام و از گناهان کبیره محسوب می‌شود. البته مانند بسیاری از احکام، موارد استثنا دارد؛ از جمله فرا گرفتن سحر برای باطل کردن ادعای مدعیان دروغین نبوت یا برای از بین بـردن اثـر آن در مـورد کسـانی کـه از آن آسـیب دیده‌اند، جایز و در مواقعی واجب است.[۱]

۶۷. ترس موسی از چه بود؟ : ترس خفیفی که موسی(ع) در دل احساس کرد، از صحنهٔ ترسناکی که ساحران ایجاد کرده بودند، نبود؛ بلکه از این بیم داشت که نکند مردم تحت تـأثیر آن صـحنه واقـع شـوند؛ آن‌چنـان کـه بازگرداندن آنها آسان نباشد؛ یا این‌که پیش از آن‌که موسی مجال نشان دادن معجزهٔ خود را بیابد، جمعی صـحنه را ترک گویند یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.[۲]

۶۹ و ۷۰. تفاوت سحر با معجزه : ساحران که تا آن زمان با چنین صحنه‌ای روبه‌رو نشده بودند و بـه خـوبی سحر را از غیر سحر می‌شناختند، یقین کردند که کار موسی(ع) چیزی جز معجزهٔ الهی نیست و او فرستادهٔ خـدا است که آنها را به سوی حق دعوت می‌کند. به همین جهت، انقلاب عظیمی در روحشان پدیدار گشـت و دعـوت موسی را پاسخ گفتند. به‌طور کلی، کار ساحر، متکی به نیروی محدود انسانی است؛ ولی معجزه از قدرت بی‌پایـان الهی سرچشمه می‌گیرد. از این‌رو هر ساحری کارهای محدودی می‌تواند انجـام دهـد و اگـر مـاورای آن را از او بخواهند، عاجز می‌ماند. او تنها کارهایی را می‌تواند انجام دهد که در گذشته روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط است؛ ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود؛ در حالی که پیامبران چون از قدرت نامحدود خـدا کمـک می‌گرفتند، قادر به انجام هرگونه خارق عادتی بودند. از این گذشته، چون سـحر، امـری انحرافـی و نیرنـگ‌آمیـز است، ساحران نیز افرادی متقلب و حیله‌گر هستند؛ در حالی که اخلاص و پاکی و درستی انبیا، سندی است که با اعجاز آنها آمیخته و اثر آن را مضاعف می‌کند.[۳]

۷۳. اجبار ساحران از سوی فرعون : از این آیه معلوم می‌شود که فرعون ساحران را مجبور به سحر و مبارزه با موسی کرده بود. این اجبار، یا موقعی بوده که آنها را از شهر و دیار خود احضار کرده بود، یا هنگامی که عتـاب موسی(ع) بر برخی از آنها تأثیر گذاشت و آنان در مورد ادامهٔ راهشان در میان خود نزاع کردنـد (آیـهٔ ۶۲) و آنگـاه مجبور به مقابله با موسی شدند.[۴]

۷۴. جایی که نه مرگ هست و نه زندگی : در جهنم دیگر مرگی وجود ندارد کـه جهنمیـان بـا آن از عـذاب راحت شوند؛ چنان‌که در آیهٔ ۷۷ سورهٔ زخرف می‌خوانیم: «**آنهـا فریـاد مـی‌کشـند ای مالـک دوزخ، آرزو داریـم پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم). در پاسخ می‌گوید: شـما در اینجـا مانـدنی هسـتید.**» همچنـین حیاتی که از آن لذت برند و اختیار و قدرتی در آن داشته باشند، نیست. هر چه هست، رنج است.[۵]

---

[۱] نمونه، ج۱۳، ص ۲۳۷

[۲] پیشین، ص ۲۳۸

[۳] پیشین، ص ۲۴۶

[۴] المیزان، ج۱۴، ص ۱۸۱

[۵] اطیب‌البیان، ج۹، ص ۶۵

وَلَقَدْ اَوْحَيْنَآ اِلٰى مُوسٰٓى اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِى فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا
فِى الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخٰفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشٰى (٧٧) فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ
بِجُنُودِهٖ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (٧٨) وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهٗ
وَمَا هَدٰى (٧٩) يٰبَنِىٓ اِسْرَآءِيلَ قَدْ اَنْجَيْنٰكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ
وَوٰعَدْنٰكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْاَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰى
(٨٠) كُلُوا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ
غَضَبِى وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوٰى (٨١) وَاِنِّى لَغَفَّارٌ
لِمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صٰلِحًا ثُمَّ اهْتَدٰى (٨٢) ۞ وَمَآ اَعْجَلَكَ
عَنْ قَوْمِكَ يٰمُوسٰى (٨٣) قَالَ هُمْ اُولَآءِ عَلٰٓى اَثَرِى وَعَجِلْتُ اِلَيْكَ
رَبِّ لِتَرْضٰى (٨٤) قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَاَضَلَّهُمُ
السَّامِرِىُّ (٨٥) فَرَجَعَ مُوسٰٓى اِلٰى قَوْمِهٖ غَضْبَانَ اَسِفًا قَالَ
يٰقَوْمِ اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا اَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ
اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَفْتُمْ
مَوْعِدِى (٨٦) قَالُوا مَآ اَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلٰكِنَّا حُمِّلْنَآ
اَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنٰهَا فَكَذٰلِكَ اَلْقَى السَّامِرِىُّ (٨٧)

نصف الحزب ٣٢

ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانه بندگانم را (از مصر) با خود ببر؛ و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا؛ که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا.» ۷۷ (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند؛ و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید. ۷۸ فرعون قوم خود را گمراه ساخت؛ و هرگز هدایت نکرد. ۷۹ ای بنی اسرائیل! ما شما را از (چنگال) دشمنتان نجات دادیم؛ و در طرف راست کوه طور، با شما وعده گذاردیم؛ و «منّ» و «سلوی» بر شما نازل کردیم. ۸۰ بخورید از روزیهای پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم؛ و در آن طغیان نکنید، که غضب من بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می‌کند. ۸۱ و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می‌آمرزم. ۸۲ ای موسی! چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری، و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! ۸۳ عرض کرد: «پروردگارا! آنان در پی منند؛ و من به سوی تو شتاب کردم، تا از من خشنود شوی.» ۸۴ فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت.» ۸۵ موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعدهٔ نیکویی به شما نداد؟! آیا مدّت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعدهٔ من مخالفت کردید؟!» ۸۶ گفتند: «ما به میل و ارادهٔ خود از وعدهٔ تو تخلّف نکردیم؛ بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم.» و سامری اینچنین القا کرد، ۸۷

۷۷. آخرین مرحلهٔ مبارزه موسی با فرعونیان : این آیه و آیهٔ بعد به آخرین بخش از مبارزهٔ موسی(ع) با فرعونیان یعنی برنامهٔ خروج بنی‌اسرائیل از مصر اشاره دارد. بنی‌اسرائیل، آمادهٔ حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند؛ اما هنگامی که به کرانه‌های نیل رسیدند، فرعونیان آگاه گشتند و فرعون با لشکری عظیم آنها را تعقیب کرد. آنها خود را در محاصرهٔ دریا و دشمن دیدند. از یک سو، رود عظیم نیل بود و از سوی دیگر، دشمن نیرومند خونخوار و خشمگین؛ اما خواست خدا این بود که آن جمعیت ستم‌کشیده و باایمان را از چنگ ظالمان رهایی بخشد و ستمگران را هلاک کند. نکتهٔ جالب توجه این‌که نه تنها فرموده راهی در رود نیل گشوده شد، بلکه این راه به فرمان خدا راهی خشک (یَبَساً) بود؛ با این‌که معمولاً چنین است که اگر آب رودخانه یا دریا کنار برود، تا مدت‌ها از اعماق آن نمی‌توان عبور کرد.[۱]

۸۰. منّ و سلوی : بنی‌اسرائیل پس از نجات از چنگال فرعونیان، در بیابانی سرگردان شدند. بعید نیست که «مَنّ» نوعی عسل طبیعی بوده که در کوه‌های مجاور آن بیابان وجود داشته؛ یا شیره‌های نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می‌روییده، آشکار می‌گردیده. «سلوی» نیز نوعی پرندهٔ حلال‌گوشت شبیه به کبوتر بوده است.[۲]

۸۲. پذیرش ولایت رهبران الهی؛ شرط پذیرش توبه و ایمان و عمل صالح : در معنی جملهٔ «ثم اهتدی»، مفسران بحث‌های فراوانی دارند که از میان همهٔ آنها دو تفسیر شیواتر به نظر می‌رسد: تفسیر نخست این‌که این آیه اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل صالح است؛ یعنی توبه، گذشته را می‌شوید و باعث نجات می‌شود؛ مشروط بر این‌که بار دیگر شخص توبه‌کار در همان درهٔ شرک و گناه سقوط نکند و پیوسته مراقب باشد که وسوسه‌های شیطان و نفس، او را به خط سابق باز نگرداند. تفسیر دیگر این‌که این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری رهبران الهی است؛ یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آنگاه باعث نجات می‌شود که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد؛ چرا که یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان اوست. از امام باقر(ع) در ذیل این آیه روایت شده است: «**منظور از جملهٔ «ثم اهتدی»، هدایت به ولایت ما اهل بیت است.**» برای این‌که بدانیم ترک این اصل تا چه حد مرگبار است، کافی است آیات بعد را بررسی کنیم و دریابیم که چگونه بنی‌اسرائیل به خاطر ترک ولایت و بیرون رفتن از خط پیروی موسی(ع) و جانشینش هارون(ع)، گرفتار گوساله‌پرستی و شرک و کفر شدند.[۳]

۸۳ و ۸۴. عشق و شتاب موسی(ع) برای رسیدن به میعاد : برنامه این بود که موسی(ع) برای گرفتن احکام تورات به کوه طور برود و گروهی از بنی‌اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند تا حقایق تازه‌ای در بارهٔ خداشناسی و وحی در این سفر برای آنها آشکار گردد؛ ولی از آن‌رو که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی شعله‌ور بود، چنان سر از پا نمی‌شناخت و همه چیز حتی خوردن و آشامیدن و استراحت را در این راه فراموش کرده بود که با سرعت این راه را پیمود و قبل از دیگران، به میعادگاه پروردگار رسید. از امام صادق(ع) نقل شده است: «**مشتاق، نه میل به غذا می‌کند، نه از نوشیدنی گوارا لذت می‌برد، نه خواب آسوده دارد، نه با دوستی انس می‌گیرد و نه در خانه‌ای آرام خواهد داشت... [بلکه] خدا را شب و روز بندگی می‌کند، به این امید که به محبوبش [الله] برسد... آن‌چنان که خداوند از موسی بن عمران در بارهٔ میعاد پروردگارش نقل می‌کند: «و عجلت إلیک رب لترضی».**»[۴]

---

[۱] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۵۷

[۲] ـ پیشین، ص ۲۶۱

[۳] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۶۳، المیزان، ج۱۴، ص ۱۸۸

[۴] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۶۷

فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ
وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾ أَفَلَا يَرَوۡنَ أَلَّا يَرۡجِعُ إِلَيۡهِمۡ قَوۡلٗا
وَلَا يَمۡلِكُ لَهُمۡ ضَرّٗا وَلَا نَفۡعٗا ﴿٨٩﴾ وَلَقَدۡ قَالَ لَهُمۡ هَٰرُونُ
مِن قَبۡلُ يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ
فَٱتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوٓاْ أَمۡرِي ﴿٩٠﴾ قَالُواْ لَن نَّبۡرَحَ عَلَيۡهِ عَٰكِفِينَ
حَتَّىٰ يَرۡجِعَ إِلَيۡنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾ قَالَ يَٰهَٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذۡ
رَأَيۡتَهُمۡ ضَلُّوٓاْ ﴿٩٢﴾ أَلَّا تَتَّبِعَنِۖ أَفَعَصَيۡتَ أَمۡرِي ﴿٩٣﴾ قَالَ يَبۡنَؤُمَّ
لَا تَأۡخُذۡ بِلِحۡيَتِي وَلَا بِرَأۡسِيٓۖ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقۡتَ
بَيۡنَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَمۡ تَرۡقُبۡ قَوۡلِي ﴿٩٤﴾ قَالَ فَمَا خَطۡبُكَ
يَٰسَٰمِرِيُّ ﴿٩٥﴾ قَالَ بَصُرۡتُ بِمَا لَمۡ يَبۡصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضۡتُ قَبۡضَةٗ
مِّنۡ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذۡتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتۡ لِي نَفۡسِي ﴿٩٦﴾ قَالَ
فَٱذۡهَبۡ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَۖ وَإِنَّ لَكَ
مَوۡعِدٗا لَّن تُخۡلَفَهُۥۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلۡتَ عَلَيۡهِ
عَاكِفٗاۖ لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِي ٱلۡيَمِّ نَسۡفًا ﴿٩٧﴾ إِنَّمَآ
إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا ﴿٩٨﴾

و بـرای آنان مجسمۀ گوسالـه‌ای که صدایـی همچـون صـدای گوسالـه (واقـعـی) داشـت پدیـد آورد؛ و (بـه یکدیگر) گفتند: «ایـن خـدای شمـا، و خدای موسی است.» و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بـود). ۸۸ آیا نمی‌بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهد، ومالک هیچ‌گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟! ۸۹ و پیش از آن، هارون به آنها گفته بـود: «ای قـوم من! شما بـه این وسـیله مورد آزمایش قـرار گرفته‌اید؛ پروردگار شـما خداوند رحمان است؛ پس، از من پیروی کنید، و فرمانم را اطاعـت نماییـد.» ۹۰ ولـی آنهـا گفتنـد: «مـا همچنـان گردِ آن می‌گردیم (و به پرستش گوسـاله ادامه می‌دهیم) تاموسی به‌سوی‌ما بازگردد.» ۹۱ (موسی) گفـت: «ای هـارون! چـرا هنگامی که دیدی آنهـا گمـراه شدنـد، ۹۲ از من پیروی نکردی؟! آیـا فرمـان مرا عصیـان نمـودی؟!» ۹۳ (هـارون) گفت: «ای فرزند مادرم! [= ای برادر!] ریش و سـر مـرا مگیـر؛ مـن ترسیـدم بـگویی تو میان بـنی اسـرائیل تفرقـه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی.» ۹۴ (موسی رو بـه سـامری کرد و) گفت: «تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟!» ۹۵ گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسـمتی از آثار رسـول (و فرسـتادۀ خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و اینچنین (هوای) نَفْسِ من این کار را در نظرم جلوه داد.» ۹۶ (موسـی) گفت: « بـرو، که بهرۀ تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی « بـا من تماس نگیر!» و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهدشد. (اکنون) بنگربه‌این‌معبودت که پیوسته آن‌را پرسـتش می کردی؛ و ببین ما آن را نخست می‌سوزانیم؛ سپس ذرّات آن را به دریا می‌پاشیم. ۹۷ معبود شما تنها خداوندی اسـت که جز اومعبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است.» ۹۸

۸۸. چه کسی فراموش کرد؟ : منظور از کسی که فراموش کرد، «سامری» است؛ زیرا عهد و پیمانش را با موسی(ع) و خدای او فراموش کرد و راه بت‌پرستی پیش گرفت. این‌که بعضی فاعل این جمله را حضرت موسی(ع) گرفته‌اند، بر خلاف ظاهر آیه است.[۱]

۹۴. علت برخورد تند موسی با هارون : حضرت هارون(ع) تعبیر «یابن ام» را برای فرو نشاندن خشم موسی(ع) به کار برد و با این حرف به این نکته اشاره کرد که من و تو از یک مادریم و در دامان یک نفر پرورش یافته‌ایم و نباید این‌گونه به هم خشمگین شویم.[۲] در اینجا این سؤال پیش می‌آید که موسی و هارون بدون شک هر دو پیامبر و معصوم بودند؛ پس این عتاب و خطاب شدید از ناحیهٔ موسی و دفاعی که هارون از خودش کرد، چگونه توجیه می‌شود. در پاسخ می‌توان گفت که موسی یقین داشت که برادرش بی‌گناه است؛ اما با این عمل می‌خواست دو مطلب را اثبات کند: نخست به بنی‌اسرائیل بفهماند که گناه بسیار بزرگی مرتکب شده‌اند که حتی پای برادر موسی(ع) را که خود پیامبری عالی‌قدر بود، به دادگاه کشانده است. دیگر این‌که با این عمل، بی‌گناهی هارون را بر همگان ثابت کرد تا بعداً در ادامهٔ رسالتش متهم نگردد.[۳]

۹۶. سامری چگونه گوساله را ساخت؟ : مفسران در تفسیر این آیه سخنان گوناگونی نقل کرده‌اند. یکی از آن نظریات که با ظاهر آیه سازگارتر است، این است که مقصود از زیورهای قوم (آیهٔ ۸۷)، زیورهایی طلایی از فرعونیان بوده که موسی دستور داده بود آنها را جمع‌آوری و با خود حمل کنند و چون آن جواهرات مال موسی یا منسوب به او بود، به آنها **«آثار رسول»** گفته شده است. پس سامری در جملهٔ **«من قسمتی از آثار رسول را گرفتم»** می‌خواهد بگوید که من در کار ریخته‌گری و مجسمه‌سازی ماهرم. قدری از اموال موسی را گرفته، ریخته‌گری کردم و اطلاعاتی دارم که مردم ندارند. پس وسوسه مرا گرفت که خوب است با طلاهای رسول، مجسمه‌ای بسازم. پس مشتی از آثار رسول را ـ که همان زیورهای طلایی باشد ـ گرفتم و در آتش انداختم و برای مردم گوساله‌ای در آوردم که صدا می‌کرد. آن را طوری ساختم که هر وقت هوا در شکم آن وارد می‌شد و با فشار از دهانش بیرون می‌آمد، صدای گوساله شنیده می‌شد.[۴]

۹۷. مجازات سامری به امر موسی(ع) : این آیه، مجازات موسی برای سامری را بیان می‌کند. موسی بعد از آن‌که جرم سامری برایش ثابت شد، دستور داد که سامری از جامعه طرد شود. او دیگر حق نداشت با کسی تماس بگیرد و کسی هم حق نداشت با وی ارتباطی داشته باشد. به طور کلی حکم کرد که سامری تا آخر عمر تنها زندگی کند که این خود از سخت‌ترین شکنجه‌هاست؛ چرا که این دستور، حسرت دائمی و وحشت بی‌انجام را در پی داشت. بعضی گفته‌اند که این دستور موسی(ع) نبود؛ بلکه نفرین او به سامری بود، و اثر این نفرین این شد که وی به درد بی‌درمانی مبتلا شد و احدی نزدیکش نمی‌شد مگر آن‌که دچار تب شدیدی می‌شد و ناچار هرکس به او نزدیک می‌شد، فریاد می‌کشید: **«با من تماس نگیر.»** برخی نیز گفته‌اند که او به مرض وسواس مبتلا شد؛ به طوری که از مردم وحشت می‌کرد و می‌گریخت و فریاد می‌زد: **«با من تماس نگیرید.»**[۵]

---

[۱] نمونه، ج۱۳، ص ۲۷۱

[۲] اطیب‌البیان، ج۹، ص ۸۸

[۳] نمونه، ج۱۳، ص ۲۸۴

[۴] المیزان، ج۱۴، ص ۱۹۶

[۵] پیشین، ص ۱۹۶

كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ ۚ وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ
مِنْ لَّدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾ مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهٗ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
وِزْرًا ﴿١٠٠﴾ خٰلِدِيْنَ فِيْهِ ۚ وَسَآءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾ يَّوْمَ يُنْفَخُ
فِي الصُّوْرِ ۚ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾ يَّتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ
اِنْ لَّبِثْتُمْ اِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَقُوْلُوْنَ اِذْ يَقُوْلُ اَمْثَلُهُمْ
طَرِيْقَةً اِنْ لَّبِثْتُمْ اِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾ وَيَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ
يَنْسِفُهَا رَبِّيْ نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَّا تَرٰى فِيْهَا
عِوَجًا وَّلَآ اَمْتًا ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَّتَّبِعُوْنَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهٗ ۚ
وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ اِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾
يَوْمَئِذٍ لَّا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ
لَهٗ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيْطُوْنَ بِهٖ
عِلْمًا ﴿١١٠﴾ ۞ وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّوْمِ ۚ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ
ظُلْمًا ﴿١١١﴾ وَمَنْ يَّعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخٰفُ
ظُلْمًا وَّلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾ وَكَذٰلِكَ اَنْزَلْنٰهُ قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا وَّصَرَّفْنَا
فِيْهِ مِنَ الْوَعِيْدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ اَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

ثلاثة ارباع الحزب ٣٢

این گونه بخشی از اخبار پیشین را برای تو بازگو می‌کنیم؛ و ما از نزد خود، ذکر (و قرآنی) به تو دادیم. ۹۹ هر کس از آن رویگردان شود، روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسؤولیّت) بر دوش خواهد داشت! ۱۰۰ در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و بد باری است برای آنها در روز قیامت! ۱۰۱ همان روزی که در «صور» دمیده می‌شود؛ و مجرمان را با بدنهای کبود، در آن روز جمع می‌کنیم! ۱۰۲ آنها آهسته با هم گفتگو می‌کنند؛ (بعضی می‌گویند:) شما فقط ده شبانه روز (در عالم برزخ) توقّف کردید. (و نمی‌دانند چقدر طولانی بوده است!) ۱۰۳ ما به آنچه آنها می‌گویند آگاه‌تریم، هنگامی که نیکو روش‌ترین آنها می‌گوید: «شما تنها یک روز درنگ کردید.» ۱۰۴ و از تو دربارهٔ کوهها سؤال می‌کنند؛ بگو: «پروردگارم آنها را (متلاشی کرده) برباد می‌دهد! ۱۰۵ سپس زمین را صاف و هموار و بی‌آب و گیاه رها می‌سازد، ۱۰۶ به گونه‌ای که در آن، هیچ پستی و بلندی نمی‌بینی.» ۱۰۷ در آن روز، همه از دعوت کنندهٔ الهی پیروی نموده، و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت (و همگی از قبرها برمی‌خیزند)؛ و همهٔ صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان، خاضع می‌شود؛ و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی. ۱۰۸ در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است. ۱۰۹ آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشته‌اند می‌داند؛ ولی آنها به (علم) او احاطه ندارند. ۱۱۰ و (در آن روز) همهٔ چهره‌ها در برابر خداوند حیّ قیوم، خاضع می‌شود؛ و مأیوس (و زیانکار) است آن که بار ستمی بر دوش دارد. ۱۱۱ (امّا) آن کس که کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، نه از ظلمی می‌ترسد، و نه از نقصان حقش. ۱۱۲ و این گونه آن را قرآنی عربی [=فصیح و گویا] نازل کردیم، و انواع وعیدها (و انذارها) را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوا پیشه کنند؛ یا برای آنان تذکّری پدید آورد. ۱۱۳

۱۰۲. صور : در بارهٔ «صور» ذیل آیهٔ ۶۸ سورهٔ زمر توضیح داده خواهد شد.

۱۰۲. مجرمان با بدن‌های کبود : واژهٔ «زرق» ـ جمع «ازرق» ـ معمولاً به معنای کبودچشم می‌آید؛ ولی گاه به کسی که اندامش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده نیز اطلاق می‌گردد؛ چه این‌که بدن به هنگام تحمل درد و رنج، نحیف و ضعیف شده، طراوت و رطوبت خود را از دست می‌دهد و کبود به نظر می‌رسد.[1]

۱۰۳. کوتاهی عمر دنیا و برزخ در برابر قیامت : بدون شک مدت توقف انسان‌ها در عالم برزخ طولانی است؛ ولی در برابر عمر قیامت، بسیار کوتاه به نظر می‌رسد.[2] برخی از مفسران بر آن‌اند که منظور از این آیه، کوتاهی مدت درنگ آنها قبل از برانگیخته شدن ـ اعم از دنیا و برزخ ـ است و هنگامی که حکم خلود و ابدیت برای آنها روشن می شود، زمان درنگ در دنیا و برزخ در نزدشان بسیار کوتاه به نظر می‌رسد.[3]

۱۰۴. درنگی یکروزه! : بی‌شک نه ده روز مدتی است طولانی و نه یک روز؛ ولی این تفاوت را با هم دارند که یک روز اشاره به کمترین عدد تک رقمی است و از این رو به مدت کمتری اشاره می‌کند. قرآن، گویندهٔ این سخن را «امثلهم طریقة» (کسی که روش و فکر او بهتر است) نامیده است؛ زیرا کوتاهی عمر دنیا یا برزخ در برابر عمر آخرت و همچنین ناچیز بودن کیفیت اینها در برابر کیفیت آن را با کمترین عدد نشان داده است.[4]

۱۰۸. منظور از دعوت کننده : در قرآن مشخص نشده که آن دعوت‌کنندهٔ الهی، «اسرافیل» است یا شخص دیگر؛ ولی هرکس باشد، فرمانش چنان نافذ است که هیچ‌کس قدرت تخلف از آن را ندارد.[5]

۱۰۹. شفاعت؛ کلاس عالی تربیتی : گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی‌شباهت به رابطه‌بازی‌های دنیا نمی‌دانند؛ در حالی که شفاعت از نظر منطق اسلام، یک کلاس عالی تربیتی است؛ درسی برای آنها که راه حق را با پای تلاش و کوشش می‌پیمایند، ولی گاهی گرفتار کمبودها و لغزش‌هایی می‌شوند. این لغزش‌ها ممکن است گرد و غبار نومیدی بر دل‌هایشان بپاشد. در اینجاست که شفاعت همچون یک نیروی محرک به سراغ آنها می‌آید و می‌گوید: مأیوس نشوید و راه حق را همچنان ادامه دهید و دست از تلاش و کوشش در این راه برندارید. اگر لغزشی از شما سر زده است، شفیعانی وجود دارند که به اجازهٔ خداوند رحمان که رحمت عامش همگان را فرا گرفته، از شما شفاعت می‌کنند. شفاعت، دعوت به تنبلی یا فرار از زیر بار مسئولیت یا چراغ سبز در برابر ارتکاب گناه نیست؛ بلکه حقیقت شفاعت، دعوت به استقامت در راه حق و کاستن گناه تا حد امکان است.[6]

---

[1] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۹۷

[2] ـ پیشین، ص ۲۹۸

[3] ـ المیزان، ج۱۴، ص۲۰۹

[4] ـ نمونه، ج۱۳، ص ۲۹۹

[5] ـ پیشین، ص ۳۰۳

[6] ـ پیشین، ص ۳۰۴

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ ۗ وَلَا تَعْجَلْ بِٱلْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ
أَن يُقْضَىٰٓ إِلَيْكَ وَحْيُهُۥ ۖ وَقُل رَّبِّ زِدْنِى عِلْمًا ﴿١١٤﴾ وَلَقَدْ
عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِىَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قُلْنَا
لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿١١٦﴾ فَقُلْنَا
يَٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا
مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ ﴿١١٧﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ
﴿١١٨﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا۟ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ ﴿١١٩﴾ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ
قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ
﴿١٢٠﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ
عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ ۚ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾ ثُمَّ
ٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾ قَالَ ٱهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًۢا ۖ
بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّى هُدًى فَمَنِ ٱتَّبَعَ
هُدَاىَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى
فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ
﴿١٢٤﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِىٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

پس بلندمرتبه است خداوندی که سلطان حق است! پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود؛ و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن.» ۱۱۴ پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ امّا او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم. ۱۱۵ و (به یاد آور) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سرباز زد (و سجده نکرد). ۱۱۶ پس گفتیم: «ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و (دشمن) همسر توست؛ مبادا شما را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت و رنج خواهی افتاد! ۱۱۷ (امّا تو در بهشت راحت هستی؛ و مزیّتش) برای تو این است که در آن گرسنه و برهنه نخواهی شد؛ ۱۱۸ و در آن تشنه نمی‌شوی، و حرارت آفتاب آزارت نمی‌دهد.» ۱۱۹ ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و مُلکی بی‌زوال راهنمایی کنم؟!» ۱۲۰ سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت،) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند. (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد. ۱۲۱ سپس پروردگارش او را برگزید، و توبه‌اش را پذیرفت، و هدایتش نمود. ۱۲۲ (خداوند) فرمود: «هر دو از آن (بهشت) فرود آیید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود؛ ولی هرگاه هدایت من به سراغ شما آید، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می‌شود، و نه در رنج خواهد بود. ۱۲۳ و هرکس از یاد من رویگردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محشور می‌کنیم.» ۱۲۴ می‌گوید: «پروردگارا! چرا نابینا محشورم کردی؟! من که بینا بودم!» ۱۲۵

۱۱۴. نهی از عجله در قرائت پیش از اتمام وحی : از این آیه استفاده می‌شود کـه پیـامبر(ص) از آنچـه قرار بوده بر آن حضرت وحی شود، آگاهی داشته و چون وحی بر او نازل می‌شده، پیش از این‌کـه تمـام شود، شروع به خواندن قرآن می‌کرده است. این آیهٔ شریف، از جمله مدارکی اسـت کـه موضـوع نـزول دفعی قرآن را که در روایات به آن اشاره شده، تأیید می‌کند. طبق روایات، قرآن دو بار بـر پیـامبر اکـرم نازل شده؛ یکبار به صورت دفعی که در شب قدر بر پیامبر نازل شد و دیگـر بـه صـورت تـدریجی و در طول بیست و سه سال رسالت آن حضرت و بر اساس مصالح. اگر پیـامبر اکـرم(ص) از محتـوای وحـی آگاهی نداشت، دیگر معنی نداشت که خدا به او بفرماید: پیش از تمام شدن وحی در خوانـدن آن عجلـه نکن. به هر حال، خداوند به وسیلهٔ این آیه، پیامبر را از این کار نهی فرمود.[۱] باید توجه داشت که عجلهٔ پیامبر ـ معاذ الله ـ از روی کم‌حوصلگی یا اظهار وجـود نبـوده؛ بلکـه از روی عشـق و علاقـهٔ زیـاد بـه دریافت وحی و حفظ و ابلاغ آن به مردم بوده است. البته چـون آن حضـرت مـی‌بایسـت در همـه چیـز سرمشق مردم باشد، از همین مقدار شتاب‌زدگی هم نهی شد تا مردم متوجه شوند که حتی برای دریافت وحی نیز نباید شتاب‌زدگی به خرج داد.[۲]

۱۱۵. عصمت آدم (ع) : در بارهٔ عصمت حضرت آدم(ع) ذیل آیهٔ ۲۳ سورهٔ اعراف بحث شده است.

۱۲۰. سوء استفادهٔ شیطان از تمایل آدم به جاودانگی : شیطان، تمایل آدم را در نظر گرفت و به اینجـا رسید که او میل به زندگی جاودان و رسیدن بـه قـدرت بـی‌زوال دارد. از ایـن‌رو بـرای کشـاندن او بـه مخالفت با فرمان پروردگار، از این دو عامل استفاده کرد. به تعبیر دیگر، همان‌گونه کـه خداونـد بـه آدم وعده داد که اگر شیطان را از خود دور کنی، همیشه در بهشت مشمول نعمت‌های پروردگـارت خـواهی بود، شیطان نیز در وسوسه‌هایش روی همین نقطه متمرکز شد.[۳]

۱۲۴. زندگی سخت؛ جزای فراموشی خدا : در تفسیر این آیه فرموده‌اند کسی که خدا را فراموش کنـد و با او قطع رابطه نماید، راهی جز دل بستن به دنیا برایش باقی نمی‌ماند و تمـام سـعی و تلاشـش بـه دست آوردن زندگی بهتر دنیایی خواهد شد. او روزبه‌روز به زندگی دنیایی‌اش توسعه می‌دهـد و بـا آن و لذت‌هایش سرگرم می‌شود؛ اما این لذت‌ها، چه کم باشد و چه زیاد، او را آرام نمی‌کند؛ چرا کـه هـر چـه به‌دست آورد، باز غم چیزهایی را می‌خورد که به‌دست نیاورده و از طرفی نگران است کـه دارایـی‌اش را به‌خاطر ناملایمات و مرگ و مریضی و ... از دست بدهد. پس انسان دنیاپرستی که از یـاد خـدا بریـده ـ ثروتمند یا فقیر ـ همیشه در رنج و فشار به سر می‌برد؛ اما آن‌که در پرتو شناخت و یاد خدا می‌دانـد کـه در پس این زندگی و در نزد خدا حیاتی وجود دارد که آنچه بخواهد، در آن هسـت و هـیچ آفتـی در آن وجود ندارد که به او آسیبی برساند، دیگر از سرد و گرم زندگی دنیوی ترسی ندارد و به آنچه خدا برایش مقدر کرده ـ کم یا زیاد ـ خشنود است.[۴]

---

[۱] المیزان، ج۱۴، ص ۲۱۴

[۲] نمونه، ج۱۳، ص ۳۱۳

[۳] پیشین، ص ۳۲۱

[۴] المیزان، ج۱۴، ص ۲۲۴

قالَ كَذٰلِكَ أَتَتكَ ءايٰتُنا فَنَسيتَها ۖ وَكَذٰلِكَ اليَومَ تُنسىٰ ﴿١٢٦﴾
وَكَذٰلِكَ نَجزى مَن أَسرَفَ وَلَم يُؤمِن بِـٔايٰتِ رَبِّهِ ۚ وَلَعَذابُ
الءاخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبقىٰ ﴿١٢٧﴾ أَفَلَم يَهدِ لَهُم كَم أَهلَكنا قَبلَهُم مِنَ
القُرونِ يَمشونَ فى مَسٰكِنِهِم ۗ إِنَّ فى ذٰلِكَ لَءايٰتٍ لِأُولِى النُّهىٰ
﴿١٢٨﴾ وَلَولا كَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّكَ لَكانَ لِزامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى ﴿١٢٩﴾
فَاصبِر عَلىٰ ما يَقولونَ وَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ قَبلَ طُلوعِ الشَّمسِ
وَقَبلَ غُروبِها ۖ وَمِن ءاناۤئِ الَّيلِ فَسَبِّح وَأَطرافَ النَّهارِ لَعَلَّكَ
تَرضىٰ ﴿١٣٠﴾ وَلا تَمُدَّنَّ عَينَيكَ إِلىٰ ما مَتَّعنا بِهِ أَزوٰجًا مِنهُم
زَهرَةَ الحَيوٰةِ الدُّنيا لِنَفتِنَهُم فيهِ ۚ وَرِزقُ رَبِّكَ خَيرٌ وَأَبقىٰ
﴿١٣١﴾ وَأمُر أَهلَكَ بِالصَّلوٰةِ وَاصطَبِر عَلَيها ۖ لا نَسـَٔلُكَ رِزقًا ۖ نَحنُ
نَرزُقُكَ ۗ وَالعٰقِبَةُ لِلتَّقوىٰ ﴿١٣٢﴾ وَقالوا لَولا يَأتينا بِـَٔايَةٍ مِن رَبِّهِ ۚ
أَوَلَم تَأتِهِم بَيِّنَةُ ما فِى الصُّحُفِ الأولىٰ ﴿١٣٣﴾ وَلَو أَنّا أَهلَكنٰهُم
بِعَذابٍ مِن قَبلِهِ لَقالوا رَبَّنا لَولا أَرسَلتَ إِلَينا رَسولًا فَنَتَّبِعَ
ءايٰتِكَ مِن قَبلِ أَن نَذِلَّ وَنَخزىٰ ﴿١٣٤﴾ قُل كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصوا ۖ
فَسَتَعلَمونَ مَن أَصحٰبُ الصِّرٰطِ السَّوِىِّ وَمَنِ اهتَدىٰ ﴿١٣٥﴾

می‌فرماید: «آن گونه که آیات ما برای تو آمد، و تو آنها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش□خواهی شد.» ۱۲۶ و این گونه جزا می‌دهیم کسی را که اسراف کند، و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد. و عذاب آخرت،شدیدتر و پایدارتر است.۱۲۷ آیا برای هدایت آنان کافی نیست که بسیاری از نسلهای پیشین را (که طغیان و فساد کردند)هلاک نمودیم، و اینها در مسکنهای (ویران شدهٔ) آنان راه می‌روند؟! مسلّماً دراین‌امر، نشانه‌های روشنی برای خردمندان است. ۱۲۸ و اگر سنّت و تقدیر پروردگارت و ملاحظهٔ زمان مقرّر نبود، عذاب الهی بزودی دامان آنان را می‌گرفت! ۱۲۹ پس در برابر آنچه می‌گویند، صبر کن؛ و پیش از طلوع آفتاب، و قبل از غروب آن، تسبیح و حمدپروردگارت را به جا آور؛ و همچنین (برخی) از ساعات شب و اطراف روز (پروردگارت را) تسبیح گوی؛ باشد که (از الطاف الهی) خشنود شوی. ۱۳۰ و هرگزچشمان خود را به نعمتهای مادّی، که به گروههایی□از آنان داده‌ایم، میفکن؛ اینها شکوفه‌های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزیِ پروردگارت بهتر و پایدارتر است. ۱۳۱ خانوادهٔ خود را به نمازفرمان ده؛ و بر انجام آن شکیبا باش؛ از تو روزی نمی‌خواهیم؛ (بلکه) ما به تو روزی می‌دهیم؛ و عاقبتِ نیک برای تقواست. ۱۳۲ گفتند: «چرا (پیامبر) معجزه و نشانه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟! » (بگو:) آیا خبرهای روشنی که در کتابهای (آسمانی) نخستین بوده، برای آنها نیامد؟! ۱۳۳ اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند:«پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم؟! » ۱۳۴ بگو: «همه (ما و شما) در انتظاریم؛ (ما در انتظار وعدهٔپیروزی، وشمادرانتظارشکستما؛)حال که چنین‌است، انتظاربکشید! امّابزودی می‌دانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم، و چه کسی هدایت یافته است! ۱۳۵

۱۲۶. روزی که مجرمان فراموش می‌شوند : منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آنها را فراموش می‌کند؛ بلکه منظور، معاملهٔ فراموشی (و بی‌اعتنایی) با آنها است؛ همان‌گونه که در تعبیرات روزمره نیز داریم که اگر کسی از دیگری بی‌اعتنایی دید، می‌گوید: چرا مرا فراموش کردی؟[۱]

۱۲۹. سنت خدا و زمان مقرر : منظور از «کلمة» در عبارت «کلمة سبقت من ربک»، همان فرمانی است که هنگام فرود آمدن آدم(ع) از بهشت به زمین از سوی خدا مقرّر شد؛ مبنی بر اینکه انسان‌ها تا زمان مشخصی در زمین هستند و در این مدت در زمین زندگی خواهند کرد و از عذاب و هلاک ناگهانی در امان خواهند بود؛ مگر آن‌که پیامبری به سویشان بیاید که در این صورت، کسانی که به آن پیامبر ایمان نیاورند و با او به ستیز برخیزند یا تقاضای معجزه‌ای از او کنند و پس از آوردن معجزه باز هم ایمان نیاورند، بر اثر عذاب الهی هلاک خواهند شد. امت پیامبر اسلام نیز به سبب وعده‌ای که در گذشته از خداوند صادر شده، از عذاب استیصال در امان‌اند؛ اما به خاطر بعثت پیامبر بی‌شک در میان مؤمنان و کافران این امت داوری خواهد شد و کافران نابود می‌گردند؛ از آیات قرآن استفاده می‌شود که عذاب کافران این امت تا مدتی به تأخیر می‌افتد و منظور از «اجل مسمّی» **(زمان مقرر)** همان زمان است که وقت آن به هیچ وجه تغییر نمی‌کند و کافران این امت در دنیا مشمول عذاب شده، هلاک می‌گردند.[۲]

۱۳۰. تأثیر تسبیح خدا در روحیهٔ انسان : در این‌که منظور از تسبیح در اوقات خاص چیست، مفسران سخنان گوناگونی گفته‌اند که در میان آنها دو تفسیر درست‌تر به نظر می‌رسد. یکم این‌که منظور از تسبیح در این آیه، نمازهای واجب پنجگانه است و این آیه به اوقات آن نمازها اشاره دارد. دوم این‌که این آیه به هر گونه تسبیح ـ اعم از ذکر و نماز مستحبی و ... ـ اشاره دارد که در زمان‌های مشخص به آن امر شده است.[۳] دستور به حمد و تسبیح، برای تقویت روحیه و تسلای خاطر است؛ چرا که حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز، پیوند انسان را با خدا چنان محکم می‌کند که دیگر به هیچ چیز جز او نمی‌اندیشد، از حوادث سخت نمی‌هراسد و با داشتن چنین تکیه‌گاه محکمی، از دشمنان واهمه نمی‌کند. به این ترتیب، آرامش و اطمینان، روح و جان او را پر می‌کند. جملهٔ «لعلّک ترضی» به این نکته اشاره دارد.[۴]

۱۳۲. خانوادهٔ خود را به نماز فرمان ده : منظور از «اهل» (خانواده) در اینجا خاندان پیامبر(ص) است؛ ولی چون این سوره در مکه نازل شده، در آن زمان، مصداق اهل، تنها خدیجه(س) و علی (ع) بودند. البته این کلمه شاید بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر(ص) را نیز شامل شود؛ چون با گذشت زمان، دامنهٔ خاندان پیامبر گسترده شد.[۵] در روایات آمده است که پیامبر برای این‌که به این آیه عمل کند، مدت‌ها هر روز به در منزل حضرت علی و فاطمه(ع) می‌رفت و دو طرف در را می‌گرفت و می‌فرمود: «**نماز! خداوند رحمتتان کند. خدا می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاکیزه فرماید.**»[۶]

۱۳۲. عبادت؛ نیاز انسان؛ نه حاجت خدا : منظور از این جمله این است که نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی‌افزاید؛ بلکه سرمایهٔ بزرگی برای تکامل شما انسان‌ها و کلاس عالی تربیت است. به تعبیر دیگر، خداوند همچون پادشاهان و امیران نیست که از ملت خود باج می‌گرفتند و زندگی خود و اطرافیان را اداره می‌کردند. خداوند از همگان بی‌نیاز است و همگان به او نیازمندند. این تعبیر، شبیه همان چیزی است که در آیات ۵۶ و ۵۷ سورهٔ ذاریات وارد شده است: «**من جن و انس را نیافریدم مگر به‌خاطر این‌که عبادتم کنند. من از آنها روزی نمی‌طلبم و نمی‌خواهم به من غذا دهند. [چرا که] خداوند، روزی‌دهندهٔ همگان و دارای قدرت مستحکم است.**» به این ترتیب، نتیجهٔ عبادت مستقیماً به خود عبادت‌کنندگان باز می‌گردد.[۷]

۱ـ نمونه، ج۱۳، ص ۳۳۱

۲ـ المیزان، ج۱۴، ص ۲۳۲

۳ـ پیشین، ص ۲۳۴

۴ـ نمونه، ج۱۳، ص ۳۳۹

۵ـ پیشین، ص ۳۴۲

۶ ـ المیزان، ج۱۴، ص ۲۴۱

۷ـ نمونه، ج۱۳، ص ۳۴۲